



آرمان

نشریه دبیرخانه خارجی
سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران

شهریور ماه ۱۳۵۶

سال سوم ، شماره ۶



هفتاد و پنجمین سالگرد تولد دکتر تقی ارانی
رهبر زحمتکشان ایران

در این شماره :

- ۳ از ارانی بیاموزیم
 ۵ ارانسی (شعر)
 ۶ پیرامون تحولات اخیر
 ۸ سومین نامه سرگشاده کانون نویسندگان ایران
 ۹ ما و مسلمانان مبارز
 ۱۲ حُر به تعین
 ۱۴ اتحاد مستحکم حلقه‌های آزاد
 ۱۶ آزادی بیسواد
 ۱۸ سفیر کبیله جدید آمریکا در ایران
 ۱۹ شاهزاده کشاورز
 ۲۱ از بردگی تا
 ۲۴ هشتاد و نه مبارزان ایرانی در انگلستان
 ۲۶ کویانی هادر آنگولا
 ۳۰ از زندگی و مبارزات دانشجویان جهان
 ۳۱ پاسخ به خوانندگان



سخننی باشما

از ارانی بیاموزیم ، وفاداری به آرمانهای خلق و ایستادگی در برابر دشمن را . سرسختی در مبارزه و آشتی ناپذیری بادشمن طبقاتی را . کارسیاسی پیگیر در شرایط تسلط اختناق و دفاع ناپای جان از حقوق زحمتکشان .
 پانزده شهریورماه امسال مصادف است با هفتاد و پنجمین سال زاد روز رهبر زحمتکشان ایران و کمونیست نامدار ، دکتر تقی ارانی . بانگاهی به زندگی کوتاه و پیرایش ، یادش را گرامی داریم و بگوئیم شاکرد راستین او باشیم .

تحقق آرمان مقدس پیکارگران انقلابی ، که در راه دگرگونی بنیادین و شکوفایی جامعه ایران می‌ستیزند ، شناخت دقیق هر حرکت و جریان در این جامعه را به پیش می‌کنند .
 جریان‌های اخیر در این کشور که در پی آمد بخران شدید رژیم استبدادی شاه ، پرخاش و اعتراضات بی‌دری قشرهای کونکون و در نتیجه عقب نشینی رژیم را به همراه داشته ، ایجاب میکند که مبارزان انقلابی تا کنیک مناسب باشما شرایط خوش را برای گسترش و تشدید مبارزه ضد استبدادیت تعیین کنند . درین باره مقاله " پیرامون تحولات اخیر " را بخوانید .

سرمایه داری برای پیشبرد سیاست چپا و لکرانه و مقاصد پلید خود ، دست به تهیه بعب نوترونی زده و آنرا به سبب اینکه تنها انسان را نابود میکند ، " حره تمیز " نامیده است .
 موج اعتراض وسیعی علیه این سلاح ، که نشان از سرسختی ضد انسانی سرمایه داری دارد ، در سراسر جهان برخاسته است . مقاله " حره تمیز " از انگیزه های کنفی و کونکونی که پشت این حره نهفته است ، پرده برهیدارد .

شماره بانکی

Hansfriedrich Wieland
 Berliner Bank
 Konto Nr. 3446289900

آدرس پستی

Postfach 11 - 0709
 1 Berlin 11 - W. B.

ARMAN

Review of the Foreign Bureau of the Organization of Democratic Youth and Students of Iran

Price: 1,- DM or its equivalent in all other countries

بها معادل ۱ مارک آلمان قدرال

از ارانی پیاموزیم

تطبیق خلاق مارکسیسم - لنینیسیم بر شرایط ویژه ایران و پیکار جوانبازانه در راه پیشبرد این هدف مقدس تبلور می یابد *

جنبش دانشجویان مرفقی و دمکراتیک ایران میتواند بخود ببالد که ارانی فعلییت اجتماعی خود را در این جنبش آغاز کرد. وی در سن ۱۷ سالگی در تظاهراتی که از طرف دانشجویان تهران برگزار شد، شرکت فحصال داشت. پیوند ارانی با دانشجویان در دوران اقامتش در خارجه نیز ادامه یافت. او با محافل دانشجویان کمونیست ایران در آلمان، که زیر رهبری سلطانزاده، عضو کمیته مرکزی "حزب کمونیست ایران"، پدید آمده بود، تماس نزدیک داشت و در مبارزه پنهانی آنها علیه دیکتاتوری رضاشاه فعالانه شرکت میکرد. این فعالیت ها از جمله اداره و نویسندگی نشریات مرفقی دانشجویان ایران را در خارجه، مانند "پیکار" و "بیروق انقلاب" در بر میگرفت. ارانسی در سال ۱۳۰۹، آگاه به وظائف ملی و انترناسیونالیستی خود، همچسز به جهان بینی مارکسیسم، بری از انحرافات چپ نمایانه و روشنفکرانه و پیکار جوئی خاراآئین به ایران بازگشت و دو سال بعد مجله "دنیا" بنیاد نهاد. این مجله که برای نخستین بار، مجبور بود که در لفاق، در کنار مسائل صرفا فنی و هنری، به طرح و تبلیغ اندیشه های مارکسیستی در ایران بپردازد (شیوه ای کسه در سالهای بعد بسیاری از شاگردان مکتب او بدان دست زدند)، در مدتی اندک بیوزه در میان دانشجویان و روشنفکران محبوبیتی خاص یافت. بیهسوده نبود که ارانسی یکی از سلسله مقالات ۴۴ خود را با عبارت " تربیت فکر خوانندگان جوان نظر اساسی مجله "دنیا" است" پایان داد. نفوذ بی پیشینه "دنیا" در میان آزاد یخواهان، مشی ضد فاشیستی و کماک آن به اعتلای جنبش انقلابی در ایران محافل حاکمه را دچار دهشت ساخت. بطوریکه پس از دوایزه شماره از ادامه انتشار آن جلو گیری بعمل آمد *

نیروه های پیشرفتجوی ایسران امسال هفتاد و پنجمین زادروز ارانسی، این اندیشمند انقلابی و پیکارگر پیگیر، را بزرگ میدارند *

تقی ارانسی در شهریور ۱۲۸۱ در تبریز دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۲۹۹ تحصیلات متوسطه خود را در مدرسه دارالفنون تهران بپایان رساند و در سال ۱۳۰۱ برای ادامه تحصیل رهسپار آلمان شد و در آنجا در رشته شیمی بتحصیل پرداخت. ارانسی در سال ۱۳۰۹ به ایران بازگشت و در بهمن ۱۳۱۸ در سیاهچال های رضاخان از پای درآمد *

سراسر زندگی ارانسی، سالهای نوجوانی او در ایران، در دوران اقامتش در خارجه و بازگشت او به میهنش، همزمان با رویدادهای توانمنا در جهان و ایران بود. از یکسو، همجسیمی امپریالیست ها پس از پایان نخستین جنگ جهانی برای استقرار پایگاههای نفوذ در ایران، اشغال میهن ما بوسیله نیروهای نظامی امپریالیستی و تحصیل قرارداد ننگین ۱۲۹۸، که ایران را در واقع به نیمه مستعمره آن کشور بدل ساخت، کودتای سید ضیا - رضاخان در سال ۱۲۹۹ و گسترش روزافزون قدرت سر سلسله پهلوی از تشبیه فرمانروائی امپریالیسم و استبداد حکایت میکرد. از سوی دیگر، در پرتو انقلاب کبیر سو سیالیستی اکتبر و زیر تاثیر ناسازیهای درونی جامعه ایران، جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک کشور ما همواره نظم میگرفت. خیزش آذربایجا در سال ۱۲۹۹، اعلام حکومت جمهوری گیلان و قیام لاهوتی در آذربایجان، با وجود آنکه بدلائل عینی و ذهنی گوناگون همگی بشکست پیوستند، نشانه تسلیم ناپذیری مردم در برابر دسیسه های اهریمنی امپریالیسم و ارتجاع بودند. سراسرزنگی و پیکار ارانی این دوران رخداد پزور و تلاطم تاریخ معاصر کشور ما را باز میتابد و در شناخت ژرف جامعه آروز ایران، ارائه تنها راه حل علمی و بنیادی چیرگی بر مشکلات آن،

ارانسى يکى از اعضاى " گروه سه نفرى " بود که در سال ۱۳۱۴ برای زنده سازى " حزب کمونيست ايران " همت ميورزيد . وي بمقتضای گستره کار و فعاليت خود ، آموزش و پرورش ، در اين دوران نيز وظيفه روشننگرى و بسج دانشجويان و دانش آموزان را بعهده گرفت . او چه در کلاس درس و چه در تماس هاى فردى با محصلان باياعنى بى خدشه ، حزم و درايستى انقلابى و پيکيرى شگفت انگيز در اين راه ميکوشيد . وي ملهم آرماني و سازمانى بسيارى از تظاهرات و اعتصابات دانشجوئى تهران در آن زمان بود .

بدبختانه دوران فعاليت سياسى ارانى چندان نپايد . در سال ۱۳۱۶ شهريانى رضا شاه او و بسيارى از ياران او را دستگير و سازمانهاى کمونيستى را متلاشى ساخت . براى ارانسى زندان و دادگاه نيز ميدان پيکار بود . وي در برابر همه گونه تهديدات و تمهيدات و شکنجه استوار و پولادين برجا ماند . ارانى در دادگاه نيز حتى يك لحظه وسوسه دفاع شخصى را بدل راه نداد و ب تشریح و تبليغ آرمانهاى اجتماعى خود و همزمانش پرداخت . وي گفت:

" وظيفه من در اينجا مهم تر از آنست که بدفاع شخص خود بپردازم . من وظيفه عالى و وجدانى دفاع جمعى را اخلاقاً بعهده دارم " . ارانسى در " دادگاه پنجاه و سه نفر " از بطلان قوانين حافظ منافع اقليت ستمگر ، وابستگى چاکرانه قوه مقننه ، خود کامى و تبیه کارى قوه مجسريه و فرمانبردارى کورکورانه وزيران قوه قضائيه پرده برداخت و با منطقي برآ نشان داد که رژيم با " دادرسى " او در واقع خيال محاکمه علم و جبر تاريخ را در سر ميبرد . وي خطاب به قضات فرمايى گفت:

" اگرچه اينجا ظاهراً محکمه جنايى است ، ولي باطنا علاوه بر جلسه درس ، يك ميدان مبارزه اجتماعى است " .

ارانسى پرده طبقاتى " دادگستري " رژيم پهلوى را دريد و گفت که محکمه ها " سه طرف (يعنى يك مدعى و يك مدعى عليه و يك قاضى بيطرف) نداشته ، بلکه فقط داراى دو طرف است ، که در يك طرف آن قاضى و مدعى دولتى با هم و در طرف ديگر ما ، هريك مدافع منافع يك دسته مخصوص ، ميباشيم . کدام ما حق دارد ، تاريخ نشان خواهد داد " .

همانگونه که تاريخ معاصر ايران ، بى شک ، بدو ن ارانسى بس فقير ميپويد ، دادگاه ارانى نيز

همانطور که خود او هم در آغاز دفاعيه اش ياد آور شد ، داراى اهميتى تاريخى است . اگر ، بگفته ارانسى ، اين نخستين بار بود که " يك دسته پنجاه و چند نفرى از منورال فکر و کارگريا سواد ايران ، يعنى افرادى که با چراغ در اين محيط تاريک بايد جستجو شوند ، در محکمه جنايى ، يعنى محلى که در زندان مسلح و قطاع الطريق در اينجا محاکمه ميشوند ، بعنوان داشتن يك عقیده اجتماعى به پيشگاه قوه قضائيه دعوت شده اند " . سالهاست که خاندان پهلوى صد ها روشن فکر ميهن پرست ارانسى را نه تنها به محاکمه ميکشاند ، بل که به جلاى وطن و اميدارد ، روانه زندان ميسازد ، شکنجه ميدهد و سرميست ميکند .

حتى امروز نيز ، هم آوا با ارانسى ، بايد گفت " چقدر براى يك جامعه ننگين است که طرفدارى رنجبران و حفظ حقوق آنان در آن اينقدر سخت مجازات ميشود " . مگر نه آنکه هزاران توده اى در راه رسالت تاريخى حزب خود و بجرم هيوادارى از حقوق رنجبران و رههاى طبقه کارگر ايران ازبند ستم و استعمار بدست دشمنان خلق شکنجه و آزار و آماج گلوله هاى جانسوز شده اند .

پرسش ارانى از " محکمه " و در واقع از رژيم که " چرا از رنجبران ميترسيد ؟ " ، امروزه نيز تنهائى يك پاسخ دارد :

" زيرا که شما نه فقط با توده مخالفيد ، بلکه از آن نيز سخت هراساييد . . . شما (با پيگرد و مجازات هوا داران توده) اقرار تلوپى بقتل زت نموده ميکنيد " .

" محاکمه " ارانسى نه اراده اين پيکارگر سخت کوش را شکست و نه انتقام جوئى خون آشامانه رژيم استبداد را ارضا کرد . ديکتاتور " قدر قدرت " ايران در برابر دفاع افشاگرانه و زنهارگوپانه او و هراسان و ديوانه وار خواهان خون او شد . ارانى روز ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در بيمارستان زندان مرکزى شهريانى بدستور رضاشاه و بدست مختارى و پزرتک احمدى فجيحانه بقتل رسيد .

ارانسى در راه نبرد براى آرمانهاى والای خود و نيکروزي خلقش تا مرز ايثار جان خویش پيش رفت . اما ، با شهادت ارانسى ، هدف هاى انقلابى و اندیشه هاى جاودانه او ، نه تنها تزلزل نيافت ، بل که مبارزه جانپسازانه توده ها صد جان گرفت . از پاکبازى ارانى تاکنون ، ميهن ما از فرار زوفروود هاى بسيار گذشته است . غداری دشمن تو مار شهيدان دنپاله در صفحه ۲۹

ارانی

در ز پیر کاجهای بلند پریده رنگ
برسگونی ، سایه ی دیوار آجری
مردی نشسته بود ،
چشمان خویش را بسوی طاق آسمان
(کانا ، فراز زندان ، گسترده بود بال)
خاموشی دوخته
و زهایبوی عادی زندان گسسته بود .

در فکر آنکه چون برسد روز دادگاه
بهر دفاع شیوهی حق قد علم کند
دژ خیم خویش را ،
آنکه که با دروغ دم از اتهام زد ،
با حجت مبرهن خود متهم کند .

در چنگ دشمنان قوی پنجه ، لحظه ای
اندیشه اش نبود که جانفشنا شود
گویی شتاب داشت :
دل را بیک پرندهی خونین بدل کند
در مذبح زمان
بهر نجات توده ی زحمت فنا شود .

وقت غروب چون زر حورشید شامگاه
دیوار را طلائی و گلرنگ کرده بود
برخواست ،
و آن سایه های تیره ی شکیب
سیمای برصلابت او را
با نقشهای خویش پر آژنگ کرده بود .

گویی تناوری است بچشمانم
افراخته تراست از این کاجهای پیر
بادست خویش لمس کند طاق آسمان
در زیر پای او
هر سو دنده چون حشراتی ز موج بیم
انبوه دشمنان !

هر گه که مرد جلوه ی تاریخ عصر را
در آینه ی دل تجدید میکند
خود را که خرد و خوار و سپنج است ، آنزمان
گردی سترک و قارو جاوید میکند
ورنه بوج موج زمان ، قوم بشمار
آیند و بگذرند
کی با قبیله ای که ارانی است زان شعار
اینان برابرند !

پیرامون تحولات اخیر

کرد، تاجائیکه مأمورین و جانیان ساواک و سازمان بازرسی شاهنشاهی " همه جا به نام چشم و گوش شاه، صدای هر مخالفی را در گلو خفه کردند .

این سیاست دیکتاتوری فردی حتی بخشی از سرمایه - داری محصول "انقلاب سفید" را که از طرفی سرمایه اش با سرمایه داری جهانی در آمیخته و از طرف دیگر پول هنگفت نفت زمینه انحصاری شدن را برایش بوجود آورد و راهم ناراضی کرده است . این بخش به خاطر سرشت آزمند خواهان میدان عمل وسیعتری برای اعمال نفوذ، چه در زمینه تصمیم گیری و چه در زمینه جپاول هرچه بیشتر میباشند . به این جهت بخش خصوصی از طرفی باد پیکان تیزی فردی مخالف است و از طرف دیگر از تسویه حساب شاه با خود به بهانه های " کنترل قیمت ها " یا " مبارزه با کابران فروشی " و همچنین اوضاع انفجاری جامعه مبرای آینده خود میترسد . سیاست کنونی دیکتاتوری فردی را در مجموع به ضرر بخش میبیند و به عنوان تاجرانه خود برداشته است .

علی رضایی " مرد بولدین ایران "، ناراضی خود را از فرار سرمایه و کالای خارجی اینطور بیان میدارد :

" چه لزومی دارد که ارز حاصله از نفت خود را که دیربازود به پایان میرسد به مصرف خرید ماهی از فرنگ برسانیم در حالیکه چون بقول آقای سپهر بدیاجی که فرموده اند گویا ماهی خارجی طعم گاز دارد ماهیهای خلیج در سردخانه شرکت شیلات جنوب باقی مانده است چه اصراری است که دولت در هر روز میلیون ها ضرر مرغ و تخم مرغ و شکر و غیره را بدهد تا در منزل من و دیگران بدون حد و حساب به مصرف برسد و خارج از هر نظام و قاعده ای مصرف گردد .

توجه فرمائید این شروعدانی که امروز ثروت خود را به خارج منتقل میکنند . . . عواقب وخیم اینکار را نمیتوانند تصور کنند . . . "

(نطق رضایی در مجلس سنا، ۲ شهریور ۱۳۵۶)

مردم شکست "برنامه های" اقتصادی، احتکاب ر قند و شکر و سیمان، شکست برنامه های آموزشی و طبقاتی بودن بهداشت را نتیجه راه رشد سرمایه داری وابسته، سیاست دیکتاتوری فردی و کلاشی خاندان پهلوسوی و اعوان و انصار آنها و بالاخره فقدان آزادیهای دیکراتیک

د کشور ما ایران تحولاتی در شرف تکوین است . رژیم شاه با بن بست سیاسی و اقتصادی روبرو شده است . انقلاب سفید کشور را بر راه رشد سرمایه داری وابسته کشاند . اما بحالت سرشت بحران زای راه رشد سرمایه داری، حتی برنامه های وعده داده شده در "انقلاب سفید" هم به نتیجه نرسید . با پول هنگفت نفت نه تنها گرهی از مشکلات مرد میازنشد، بلکه رژیم با استفاده از آن، تعهدات بیشمار جدید از جمله نقض زاندهای منطقه را از جانب امپریالیسم پذیرفت . رژیم بحالت خرید کلان اسلحه و خاصه خرجیهای عظیمه برای یاری با اقتصاد بیچاره کشورها سرمایه داری و قبول پرداخت "کمک" امپریالیسم به کشورهای نظیر ایران، سوئدان، پاکستان . . . توانست با همه امکانات مالی، از بس "توسازی" و صنعتی کردن کشور، آنطور که ادعا کرده بود، برآید، اما تا آنجا که می توانست با وارد شدن در ماجراهای منطقه و لشکر کشی به ظفار و سرخم کردن در مقابل خواسته های امپریالیسم، سیاست ضد ملی خویش را توسعه داد، تا جائیکه مستشاران نظامی و جاسوسی آمریکا متعرب از تعدد اقلیت ارامنه که از زمان شاه عباس کبیرد ر ایران بسر میبردند، بیشتر خواهند شد .

شکست برنامه های " اقتصادی، خراب شدن وضع کشاورزی، ورود کالا های کشاورزی و مصرفی از خارج به حدی پیش رفت که توازن واردات و صادرات را به شکلی غیرعادی بهم زد . ایران از کشور صادر کننده مواد کشاورزی به جزیره ای تبدیل شد که اگر مواد غذایی از خارج بآن وارد نگردد، گرسنگی و قحطی کربانگیر مردم خواهد شد .

علاوه بر وابستگی کشور به مواد حیاتی غذایی حتی کارخانه های شیمیائی و سایر موسسات صنعتی، در حالیکه رژیم ادعای صنعتی بودن کشور را دارد - به مواد خام از خارج وابسته است، تاجائیکه اگر مواد خام از خارج نرسد، این روند ناقص هم راکد خواهد ماند . این وابستگی نه تنها زیان آور است، بلکه چون تحت تأثیر نوسانات قیمت هاد ر غرب قرار دارد، یکی از عوامل تورم در کشور بحساب میآید .

رژیم شاه برای پیشبرد این سیاست خائسانه ضد ملی، قدم به قدم سیاست ضد دیکراتیک خود را تمدید

می دانند. حتی روزنامه‌های تحت سانسور هم "عدم شرکت مردم در امور کشور" را علت همه این شکست‌ها میدانند، تاجایی که جمشید آموزگار هم با هانور مردم باید حرف خود را بزنند و با چنند عکس بانزد یگان‌پرچست خود به نام مردم وارد میدان شده است.

آتسفر سیاسی کشور از "مردم قادر به هنسبم دمکراسی نیستند"، به "مردم باید دموردم خالت کنند" تبدیل شده است.

اوج اعتصابات کاری، مبارزات دانشجویی و پرخا-شهای سایر اقشار، حتی بخشی از طبقات حاکمه، زمینه‌ای برای عقب‌نشینی رژیم در باره آزادی بخشی از زندانیان سیاسی، انتخاب ولکای دادگستری برای متهمین دادگاههای نظامی، تسهیلات برای بازید از زندانیان سیاسی... ایجاد کرده است.

در چنین موقعیتی عده‌ای از روشنفکران مترقی و افراد سیاسی سرشناس به درستی به این نتیجه رسیدند که در نامه‌های پیرکشاده متعدد نشان نشان دهند که ادعای رژیم در احترام به آزادی و دخالت مردم در امور کشور صوری و واهی است و به جرایم مترقی، سازمانهای ملی و اتحادیه‌های واقعی ضلفی اجازه فعالیت داده نمیشود. تعداد کثیری از زندانیان سیاسی و بخشی کسانی که مدت زندانی آنها بسرآمده است، در زندان بسر میبرند. آنها با نامه‌های اعتراضی در حقیقت خواستند از خلاء کوچک عقب‌نشینی رژیم برای احیاء دمکراسی و شرکت مردم در امور کشور استفاده کنند. از این رو عملاً وارد میدان شدند و کانون نویسندگان اساسنامه خود را برای تجدید فعالیت به نخست‌وزیری فرستاد که نشان دهد اگر ادعای آزادی قلم، بیبمان و اجتماعات آقای نخست‌وزیر درست است، مانع فعالیت نویسندگان نشوند. به سومین نامه کانون نویسندگان - کان" که در همین شماره آرمان چاپ شده است، توجه کنید.

در چنین موقعی میباید مبارزان ضد رژیم در خارج از کشور به یاری این موج اعتراض در داخل بپاخیزند و صدای برحق این جریان را به گوش جهانیان برسانند تا مدافعین رژیم دیکتاتوری ایران و ولکای مدافع "حقوق بشر" مدل سرمایه داری را خلع سلاح کنند. سا زمان ما به نوبه خود این وظیفه را انجام داده و به تکثیر این نامه‌های سرکشاده دست زد، به ترجمه آنها پرداخت و افکار عمومی اروپا و آمریکا را نسبت به آنچه که واقعاً در ایران میگذرد، آشنا ساخت.

اما "کنف راسیون" که بعلت مشی انحرافی و زد و خورد -های داخلی و گروهی به ۸ تکه تقسیم شده است، نه تنها به یاری این جریان برخاست، بلکه عملاً در مقابل آن قرار گرفت و ارگانهای مختلف آن به دشنامگویی علیه این

موج پرداخته، این اعتراضات رانه به عنوان حرکتی در جهت تضعیف دیکتاتوری و افشا ادعاهای محافل امپریالیستی در دفاع از حقوق بشر" بلکه بعنوان حرکتی "انحرافی" ارزیابی کردند. در این واکنش غیرمنطقی "پیمان ارگان بخشی از کنف راسیون شماره ۱، ۱۶ آذر" وابسته به توفان" و سایر روزنامه‌های دانشجویی نقش بسیار ترمز کننده‌ای را ایفا کردند. آنها به وکالت جعلی از طرف مردم، کوشش این گروهها را برای استقرار آزاد بهسای دمکراتیک منفی میدانند، گوئی که مردم در شرایط کنونی برای دفاع از حقوق سیاسی و رسیدن به حقوق اقتصادی احتیاج به آزادی ندارند و تنها "بورژوازی" و بخشی از روشنفکران "در دست به قلم" از این آزادی شمع میگیرند. این درک غلط از دمکراسی را تاجایی میکشاند که برقراری آزادی‌های دمکراتیک راتنها به نفع بورژوازی می دانند.

۱۶ آذر وابسته به توفان - البته معلوم نیست به کدام گروهک توفان وابسته است، چون هم اکنون ۳ گروهک جدا از هم ادعای وراثت توفان را دارند - بی‌شمی راه جایی رسانده است که شعار "اصلاحات آری، دیکتاتور نی" سالهای ۶۰ دانشگاه تهران راکه به بهسای خون برادران غیور ما برسد در دانشگاه تهران نصب شده بود، شعاری "عقب مانده" میداند (۱۶ آذر شماره ۳ مرداد ماه ۱۳۵۶).

اینجاست که باید گفت توفانی‌ها از شعار روز مردم دروند و باخواستهای بحق آنها دشمنی می ورزند. و با "پیمان" شماره ۷۷ که با بحرطوبلی بنام "سرمقاله" به قلب واقعیت آنچه که در ایران می گذرد پرداخته و کانون نویسندگان را در مبارزه علیه مضموعیت بیان و قلم و آزادی بیاد دشنام گرفته است. این میرزابنویس‌های بی مسئولیت و رازمردم، نقش مردم و مبارزه طبقاتی را در این تحولات نادیده می گیرند و تصویری کنند "سرچشمه همه این تحولات از بلاست" و رژیم شاه خود بخود عقب می‌نشیند و تنها "بورژوازی" است که فعال مایشا این تحولات است.

این آقایان بخود زحمت نمی دهند که اخبار اعتصابات و تظاهرات و پرخاش‌های پراکنده کارگران، دهقانان دانشجویان و سایر اقشار مردم را برای احقاق حقوق مطالبات و سیاسی مرور کنند تا دقیقاً ببینند که رژیم ناکزیر به این مانورها شده است. در چنین موقعیتی و طبقه همه عناصر مترقی و نیروهای انقلابی است که از همه این نارضایتی‌ها، مقاومت‌ها و اعتراضات برای شکست دیکتاتور و سرنگونی رژیم شاه استفاده کنند. نامه‌های سرکشاده اخیر، اعتراض و مقاومت در ارتش، غر و لند

سومین نامه سرگشاده کانون نویسندگان ایران

۲۷ مرداد ۱۳۵۶ هجری شمسی

جناب آقای جمشید آموزگار نخست وزیر

بی شک به عنوان یکی از وزیران هیئت دولت سابق اطلاع دارید که در تاریخ ۲۳ مرداد ماه جاری نامه ای به امضای چهل تن از نویسندگان و شاعران و محققان و مترجمان خطاب به آقای هویدا نخست وزیر وقت ارسال گردید. با آن که نسخه هائی از آن نامه برای روزنامه ها و مجلات تهران و همچنین برای رادیو تلویزیون ملی ایران فرستاده شد، متأسفانه به علت سانسور شدید خلاف قانونی که سالهاست اعمال می شود، وسایل خبری نامبرده اجازه نیافتند آن را به اطلاع عامه برسانند و دولت سابق نیز که، برخلاف ادعاهای زبانی، همیشه در عمل بی اعتنائی کامل به افکار و خواست های مردم نشان می داده است از پاسخ بدان سرراز زد و همین موجب شد که باردیگر در روزهای اول مرداد ماه، یعنی چند روز پیش از استعفاى آقای هویدا نامه ای با امضای نود و هشت تن از روشنفکران نویسندگان و شاعران برای ایشان ارسال و همان خواست های نامه اول مبنی بر رفع مواضع خلاف قانون در راه فعالیت آزاد و رسمی کانون نویسندگان ایران تکرار شود.

این نامه با آنکه در ایران باسکوت رسمی روبرو گشت، در اروپا و آمریکا انعکاس گسترده ای یافت و مردان صاحب قلم، ناشران، روزنامه نگاران و گروهی از دانشوران و آزادگان به تأیید و پشتیبانی از خواست های مشروع و کامل قانونی نویسندگان ایران برخاستند و مشکل اندیشه و قلم را که سالهاست در کشور ما زیر فشار سانسور تهدید مستمردان و شکنجه به سر می برد به اطلاع افکار عمومی جهان رساندند. از آن جمله انجمن قلم آمریکا در نامه ای که از جانب هزارو پانصد عضو خود به جناب آقای هویدا نوشت از تجدید فعالیت کانون نویسندگان ایران صمیمانه پشتیبانی نموده و شکفت آنکه آقای هویدا، که در داخل کشور از دادن پاسخی مستقیم و صریح به گروهی از خنجران اندیشه و هنر ایران تا به آخر سرراز زدند، بی درنگ بوسیله مشاور نخست وزیر به رئیس انجمن قلم آمریکا چنین توضیح فرمودند که "انجمن که بدان اشاره کرده اید هرگز به ثبت نرسیده است" با همه لحن معصومانه ای که این عبارت می خواهد داشته باشد، خود اعتراف صریحی است به قانون شکنی دولت سابق که برخلاف اصل بیست و یکم متمم قانون اساسی ده سال است که مانع کار قانونی و مشروع کانون نویسندگان ایران شده و با وجود تقاضای مکرر از ثبت رسمی آن استنکاف ورزیده است.

در همان پاسخ که به حامی مشاور نخست وزیر و خطاب به مقامی خارجی است ایشان باز تجاهل العسارف شیرینی می فرمایند که گوید رسماً کشور پیش از سیصد انجمن ادبی و فرهنگی وجود دارد. شاید چنین باشد ولی حرف در این است که کانون نویسندگان ایران در عدد آن انجمن ها نیست و تنها برای طبع آزمایی و تتبع ادبی یا اقتدا به گویندگان سلف به وجود نیامده است. تشکیل کانون نویسندگان ایران بدین نیت بوده و هست که به مقتضای حقی که در قوانین اساسی ایران و در اعلامیه جهانی حقوق بشر برای همه افراد مقرر شده است از آزادی اندیشه و بیان و آزادی نشر و توضیح آفریده های فکری و هنری دفاع کند. کانون نویسندگان ایران خواستار آن است که اهل قلم در چنان شرایط حقوقی و قانونی به سر برند که بدون بیم از دخالت قبلی سانسور که طبق اصل بیستم متمم قانون اساسی ممنوع اعلام شده است - و بدون دغدغه زبان های مادی و معنوی و بیاتهدید به شکنجه و زندان بتوانند آزادانه به کار آفرینش هنری و فرهنگی و نشر اندیشه های خود بپردازند.

جناب آقای نخست وزیر

دولت سلف جناب عالی آن جا که خطاب به رئیس انجمن قلم آمریکای گوید: "تمام فعالیت های ادبی و فرهنگی در ایران آزاد است و دولت هیچ اقدامی در جهت جلوگیری از این آزادی به عمل نیاورد" متأسفانه دانسته و سنجیده از جاده صداقت انحراف جسته است. آری چگونه می توان دم از آزادی فعالیت های ادبی و فرهنگی در ایران زد و حال آن که بیش از هزار عنوان کتاب هم اکنون در تارهای سانسور دولتی گرفتار آمده است و چسندین نویسندگان و شاعر و مترجم و هنرمند هنوز در زندان به سر می برند؟

دنباله در صفحه ۱۷

ما و مسلمانان مبارز

« ۳ »

مقاله "ما و مسلمانان مبارز" در شماره های ۴ و ۵ آرمان، به پیدایش دین و نظریه گزاران مارکسیسم-لنینیسم در مورد آن اختصاص داشت.
مقاله این شماره را، بنا به همیتی که رابطه حزب توده ایران - حزب مارکسیست لنینیست طبقه - کارگر ایران - با مذ هیبون ایران دارد، با این موضوع اختصاص میدهم. مسلماًست، نظر نهائی و مختصات این رابطه در وظیفه ارگانهای حزب توده ایران است.

آرمان

حزب توده ایران و مناسباتش

بازحمتگشایان و محافل ملی و دمکراتیک معتقد به مذهب

درجه اول دارد، اتحاد نیروهای ملی علیه نیروهای امپریالیستی، اتحاد نیروهای دمکراتیک علیه استبداد و اتحاد زحمتگشان علیه مناسبات جابرانه طبقاتی و برای نوسازی بنیادی جامعه است. حزب توده ایران میگفت: بگذار هر انسان زحمتکش و مبارزی که در صف برادران طبقاتی خویش میریزد، تا وقتی که مایل است معتقدات مذهبی خود را حفظ کند. حزب توده ایران، کارگران و دهقانان دارای معتقدات مذهبی را نه تنها در اتحادیه های کارگری و دهقانی، بلکه حتی در صفوف خویش میپذیرفت و میپذیرد تا در مکتب نبرد طبقاتی به بهترین آموزش انقلابی دست یابند.

محافل ارتجاعی و امپریالیستی که میکوشیدند از احساسات مذهبی برای تفرقه افکنی در صفوف مبارزان سوء استفاده کنند، تلاش فراوانی بسکار بردند تا شاید جنبه اصولی سیاست حزب توده ایران را انکار کنند، ولی تلاش آنها بطور عمده بیفایده بود. تجربه زندگی مبارزان و زحمتگشان را متوجه و متقاعد میکرد که حزب توده ایران در مسئله مذهب و در رابطه با مبارزان معتقد به مذهب، سیاستی اصولی دارد و نه سیاستی ظاهر سازانه، حسابرانه و زودگذر. به همین جهت هم صد ها هزار نفر از کارگران و زحمتگشان ایران، از مذ هیب و غیرمذ هیب در زیر پرچم حزب توده ایران متشکل شدند.

در زمینه رابطه حزب توده ایران با مذهب، حزب

حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران از نخستین روز پایه گذاری، آموزش مارکسیسم - لنینیسم را راهنمای خویش قرار داد و اگر چه موافق با شرایط روز نتوانست و نخواست عنوان رسمی کمونیست بر خود بگذارد، برای دوست و دشمن هرگز تردیدی وجود نداشت که همه کمونیستهای صدیق ایران در این حزب جمعند و راه حزب نیز همان شاهراه کمونیستی است. به همین دلیل هم بود که نخستین سازمان سیاسی ضد توده ای که به رهبری سید ضیاءالدین طباطبائی و پاپشتیانی امپریالیسم و ارتجاع داخلی تشکیل شد کوشید تا روی احساسات مذهبی ناآگاهترین قشر زحمتگشان انگشت بگذارد، خود را مدافع سینه چاک اسلام و حزب توده ایران را به مثابه یک حزب کمونیست، دشمن دین و مذهب معرفی نماید.

حزب توده ایران در آن سالها در برابر تبلیغات زهرآگین سید ضیاء و اتباعش، سیاست اصولی و استوار مارکسیستی-لنینیستی را قرار داد و توده های ستعلش را با این واقعیت آشنا کرد که جامعه ایران در اساس خود به طبقات اجتماعی، به ستگران و ستگشایان، به عاملین امپریالیسم و مدافعین استقلال کشور تقسیم میشود و نباید ستگر و ستگش را به بهانه اینکه هردو مسلمانند در یک سنگ گذاشت و در صف ستگشایان به سود ستگران بر سر مسائل مذهبی تفرقه افکند. حزب توده ایران به توده ها توضیح داد که آنچه اهمیت

مجبور بود نه تنها در جبهه خارجی، بلکه در درون خود نیز با اپورتونیسم راست و "چپ" برزمد، چسرا که اپورتونیستها نیز به اصلویت سیاست حزب در این مرحله معتقد نبودند.

اپورتونیستها راست که در آن هنگام خلیل ملکی برچمدارشان بود، به حزب توصیه میکردند که به دین داری نظاهر کند و روزهای عزاداری شیعیان، مراسم عزاداری و اینهمه روی نبرد طبقاتی تکیه نکند. و اما چپ نمایان از حزب طلب میکردند که به دین اعلان جنگ بدهد و زحمتکشان معتقد به مذهب را به عنوان عناصر ناآگاه و نیروی ذخیره ارتجاع تلقی نماید و از خود براند. اگر به این نظریات اپورتونیستی راست و "چپ" بطور سطحی بنگریم شاید چنین بنظر برسد که آنها نقطه نظرهای متفاوت و حتی متقابلند. اما با کمی دقت میتوان دریافت که آنها در روی یک مدالند. ریشسه و ماهیت آنها یکی است. در این مسئله، هم اپورتونیست راست و هم اپورتونیسم "چپ" از عدم اعتقاد به اصولی و استوار بودن سیاست مارکسیستی-لنینیستی طبقه کارگر در مورد مذهب سرچشمه میکنند. آنها سیاست حزب را یکتوع ظاهر سازی تلقی میکنند. منتهی اپورتونیسم راست خواستار تشدید این به اصطلاح ظاهر سازی و فرقه شدن در آنست و اپورتونیسم "چپ" خواستار دست کشیدن از این به اصطلاح ظاهر سازی است. اپورتونیستهای راست و "چپ" نمیفهمند که سیاست مارکسیستی-لنینیستی درباره مذهب در رابطه حزب طبقه کارگر با زحمتکشان مذهبی بهیچوجه ظاهر سازی نیست تا بتوان آنرا زیاده تر و یا کمتر کرد. این سیاست از ملاحظات حسابگرانه ناشی نمیشود، بلکه سیاسی است. صادقانه، اصولی و استوار که بر شناخت درست و ماتریالیستی جامعه و تجزیه و تحلیل علی نسج بخرنج آن اتکاء دارد.

در دوران ما، درک درست این سیاست و اجرای هر چه دقیقت آن اهمیت بازم بیشتری کسب کرده است. در این دوران که دوران گذار از سرمایه داری به سوسیا-لیسم است، نبرد طبقاتی در همه عرصه ها و همه جبهه ها تشدید شده و هر روز قشرهای وسیعتری از توده های مردم به میدان نبرد کشانده میشوند که دارای معتقدات کاملاً گوناگون مذهبی هستند.

محافل امپریالیستی و جنگ طلب و مرتجعین و نئو-فاشیست ها که بسیاری از مواضع ایدئولوژیک خود را از دست داده اند، با تمام قوا میکوشند تا خود را در زیر لوای مذهب پنهان کنند. بسیاری از احزاب مدافع سرمایه انحصاری و حتی بسیاری از احزاب و گروههای فاشیستی و نیمه فاشیستی، خود را "دموکرات مسیحی" و حتی "سوسیالیست مسیحی" مینامند و میخواهند با

صلیب نشکسته همان کاری را بکنند که هیتلر با صلیب شکسته کرد.

در کشورهای اسلامی نیز این تلاش ارتجاع به وسعت و آشکارا به چشم میخورد. ارتجاعی ترین رژیمهای منطقه و شناخته شده ترین عوامل امپریالیسم که منافع مردم مسلمان خود را به استعمارگران فروخته اند، خود را سینه چاک ترین مسلمانان قلمداد میکنند. رژیم سعودی در عین اینکه خود را "رکن اسلام" میدانند، با اصطلاح دفاع از مذهب معظمه را به جانیان حرفه ای آمریکا لسی واگذار میکنند، و شاه در کنار سازمان امنیت، یکی از وسیعترین شبکه های جاسوسی و فریب مردم را به نام "دفاع از اسلام" بوجود میآورد و در حالیکه صدیق ترین و مبارزترین مسلمانان را اسیر میکند، به فحیحترین و جسی شکنجه میکند و میکند، مدعی خواب نما شدن و داشتن پیوند نهانی با امام زمان است.

در مقابل محافل ارتجاعی، توده های ستفکش مذهبی نیز هر روز بیشتر این آگاهی را کسب میکنند که اجازه ندهند احساسات مذهبی آنان مورد سوء استفاده قرار گیرد.

توده های وسیع مردم به چشم مبینند که سرمایه داری جهانی و انحصارات امپریالیستی، صرف نظر از هر تقابسی که به جهره بزنند و صرف نظر از همه ادعاهای دینداری که عنوان کنند، از هر نوع ستفکری در پهنه گیتی دفاع میکنند. هواداران تبعیض نژادی، استعمارچیسان و اسارت گران رنگارنگ، فاشیست ها و شکنجه گسران و آدمکشان حرفه ای که در مقام حکومت نشسته اند، جنگ افروزان و غارتگران و وطن فروشان، همه و همه اینها در پناه حمایت انحصارات امپریالیستی اند. دست همان انحصاراتی که در عین حال میکوشند خود را ستون دین و نماینده خدا در روی زمین، قلمداد کنند.

بیسداری طبقاتی توده های مذهبی و آمادگی آنان برای مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع در بسیاری از کشورهای جهان مسائل نوینی بوجود آورده است.

در بسیاری از کشورها، گفت و شنود پرشماری میان احزاب کمونیست این کشورها و محافل مذهبی در جریان است. در این گفت و شنود ها احزاب کمونیست میکوشند تا با توده های مذهبی پیوند طبقاتی برقرار سازند و برای حل مسائلی که هم اکنون در روی زمین و در جامعه موجود موجود زمینی، همه زحمتکشان با آن رویو هستند، جبهه واحدی بوجود آورند. این جبهه واحد نه تنها میتواند در مسائل کلی نظیر دفاع از صلح، دفاع از استقلال ملی و دفاع از دموکراسی برقرار شود، بلکه حتی میتواند تا ساختن سوسیالیسم پیش برود.

در کشور ما نیز بیداری توده های ستفکش مذهبی و مبارزات محافل ملی و دموکراتیک اسلامی مسائل نوینی

را بوجود آورده است که اجرای هرچه دقیقت‌تر و استوارتر سیاست اصولی حزب توده ایران را در زمینه مذہب ایجاد میکند. روشن است که بیداری توده‌های مذہبی و آمادگی محافظ مذہبی برای مبارزه یکسان نیست. بسیاری از توده‌های ستمکش با حفظ اعتقادات مذہبی خویش، برای تحول بنیادی جامعه می‌زنند و سازمانهای سیاسی معینی نیز که به عنوان سخنگوی این قشرها به میدان نبرد پا مینهند از چنین تحولی حمایت میکنند. آنان تعالیم اسلامی را چنان می‌فهمند و چنان تفسیر میکنند که به معنای انجام یک انقلاب عمیق ضد امپریالیستی و دموکراتیک در جامعه ایران است، انقلابی که باید به سوی سوسیالیسم فرا رود و به هرگونه بهره‌کنشی انسان از انسان پایان دهد.

در میان محافظ مذہبی، البته گروه‌های دیگری و صاجان عقاید دیگری هم هستند که به تحول بنیادی تا این حد اعتقاد ندارند، اما سلطه امپریالیسم و سلطه دیکتاتوری محمد رضا شاه را تحمل نمیکنند و آماده اند که بان در چارچوب معینی برزنند.

وجود این طیف وسیع محافظ مذہبی میطلبد که حزب توده کارگردار هر مورد مشخص رفتار مشخصی داشته باشد و از برخورد قالبی و خشک به محافظان مذہبی، تحت این عنوان که همه آنها یکسانند، بپرهیزد. حزب توده ایران حزبی است دارای استراتژی بسیار دوزیر. حزبی است خواستار چنان تحول بنیادی در جامعه که راه را به سوی سوسیالیسم - به معنای علمی این کلمه - بگشاید، سپس تا ساختمان جامعه کمونیستی پیش‌برود. اما حزب توده ایران در عین حال میدانند که بدون حل وظایف می‌بوم و گذار از مراحل واسله، دست یافتن به هدف نهائی، غیرمقدور است. از اینجاست که نه تنها سیاست عمومی حزب، بلکه سیاست مشخص در باره اتحاد با نیروهای غیرتوده‌ای، و از جمله نیروهای مذہبی نیز دارای مراحل و مدارج است. حزب توده ایران آماده است با هرکسی که گامی به جلو بردارد، متحد شود و این اتحاد به نسبت بزرگی گامی که برداشته میشود، عمیقتر و درازمدت‌تر است.

حزب توده ایران آماده است از آن محافظ مذہبی که تنها و تنها خواستار آزادی مذہب‌اند و با رژیم شاه و سازمانیش تنها به این دلیل و در این حدود مخالفت میکنند که آزادی مذہب را از میان برده و مباحث و مناظر را غصب کرده است، صادقانه و در همین حدود دفاع کند. حزب توده ایران خواستار آزادی مذہب است. حزب از دموکراسی به معنای وسیع این کلمه دفاع میکند و این مطلب را با صراحت کامل در برنامه خود قید کرده است. لذا حزب نه به خاطر ملاحظات

و حسابگریهای زودگذر، بلکه با تکیه بر اصول سیاست خود از آزادی مذہب، از آزادی روحانیت از قید ستم رژیم استبدادی شاه دفاع میکند.

حزب توده ایران در عین حال اعلام کرده است که آماده است از حدود این همکاریهای کوچک به مراتب فراتر رود و با برادران طبقاتی خویش، صرفنظر از اعتقادات مذہبی آنها، پیوند طبقاتی ببندد و در یک جبهه و یک سنگر علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای تحول بنیادی جامعه برزند. حزب آماده است با برادران طبقاتی خویش، علیرغم اینکه معتقدات مذہبی هم داشته باشند، برای نوسازی بنیادی جامعه و ساختمان سوسیالیسم همکاری نماید. چنانکه هم اکنون در اتحاد شوروی، مسلمانان معتقد و مسیحیون مؤمن در کنار کمونیستها، در مزرعه و کارخانه سوسیالیستی کار میکنند و جامعه نوین را مشترکاً بنا مینهند.

سیاست حزب توده ایران در این زمینه سیاستی استوار و اصولی است که مارکس، انگلس و لنین آنرا بنیان گذاشته‌اند و در مدت بیش از صد سال تجربه، پیوسته غنی‌تر و دقیقت‌تر شده است.

حزب توده ایران با هرگونه تفرقه افکنی تحت هر عنوان که باشد، و از جمله بنام مذہب، مبارزه میکنند. حزب توده ایران یک حزب سیاسی است. حزبی است که مرز طبقاتی را مرز اصلی میدانند. حزبی است خواستار وحدت همه زحمتکشان و خواستار اتحاد همه نیروهای ملی و دموکراتیک علیه امپریالیسم و ارتجاع و هرگونه استکباری طبقاتی. بر همین اساس است که حزب توده ایران برای اتحاد با مسلمانان مبارز می‌کوشد.

سیاست اصولی حزب توده ایران در مورد مذہب و معتقدان به مذہب میتواند و باید راهنمای عمل همه نیروهای میهن پرست، دمکرات و مترقی باشد.

موضوع

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران، بعنوان سازمان مترقی، دمکراتیک و میهن پرست جوانان و دانشجویان ایران، در راه اتحاد با جوانان و دانشجویان مسلمان که به مبارزه برضد رژیم استبدادی شاه به مبارزه برضد امپریالیسم و ارتجاع، به مبارزه برای ایجاد ایرانی آزاد، آباد و مستقل برخاسته‌اند، با اصولیت، با استواری، با پیگیری و صادقانه، همه نیروی خود را بکار میبرد.

دست‌انگیزان آماده برای فشردن دست جوانان و دانشجویان مسلمان مبارز است.

حربه تیز

ساموئل کوهن، کارشناس سلاحهای هسته‌ای و یکی از طراحان بمب نوترونی آمریکا طی مصاحبه‌ای شش‌ساعته در سواب خصوصیات بمب نوترونی و از جمله اینکه " این بمب در فاصله ۱۲۰۰ متری از مرکز انفجار هر جنبشندگانه را در عرض دو ساعت به سستی، اغما، اسهال، بیهوشی و در عرض چند هفته به مرگی فجیع می‌کشاند "، شمرده و در جواب خبرنگار که در باره تفاوت بمب نوترونی با سایر بمبهای معمولی مثلاً "آ. و ها. پرسید، گفت که " این بمب در حقیقت از سایر بمبها نجیبانه تر است. "

به گفته پروفیسور پورهوب، رئیس فدراسیون جهانی علوم از انگلستان، این بمب برای نیروی مهاجم اسلحه بینهایت ایده آل است، زیرا که در فاصله یک یا دو کیلو متری از مرکز انفجار، انسانهای آن منطقه بر اثر جراحات وارده به دام مرگی فجیع کشانده میشوند، ولی مراکز صنعتی، کارخانجات، مراکز داد و ستد و بالاخره خانه‌ها سالم و خالی از هرگزند در دسترس مهاجمین قرار میگیرند و دشمن میتواند پس از بکارگیری این اسلحه خالی از هرگونه درد سر و مقاومت مردم آن سامان، به درون کشور مورد نظر نفوذ و پیشروی کند. " پروفیسور پورهوب سپس اضافه میکند " میتوان تصور کرد که چه شادی عظیمی به هیتلر و گولتز دست میداد اگر در جنگ دوم جهانی، آنها صاحب این بمب میشدند. چه آینده‌ی درخشانی در انتظار اروپا میبود اگر شهرها خالی از مردم و ساکنین قلبی آن، ولی دور از ویرانی و خسارات، برای به وجود آوردن " نظم تازه " نازیسم به جای میماندند. " بیجهت نیست که بمب نوترونی به نظر سازندگان آن حربه تمیز است، زیرا که در دنیای سود و سرمایه جایی و نقشی برای انسان آنها انسان سازنده و مبارز باقی نمیماند و آزمندی سرمایه‌داری به ارزشهای انسانی کمترین ارجی نمینهد، و الا چه کسی است که نداند نابودی و خرابکاری جزو ماهیت اسلحه است، حتی اگر اسلحه دفاعی باشد. "



در ضمن ناگفته نماند که این بمب بر اساس ادعای طراحان آن " فقط برای ترساندن است و نه به منظور استفاده و بکارگیری " اما این قدرت ظفر نمون اتحاد شوروی است که امپریالیسم جرات بکارگیری آنرا بخود نمیدهد و تنها با حربه ترساندن بعید آن آمده است. آنجا که امپریالیسم بتواند وقت رتی در مقابل خود نبیند، مسلماً بهرجنابیتی دست خواهد زد. نمونه، دو شهسهربران شده هیروشیما و ناگازاکی که قربانی جنایت امپریالیسم شدند.

هدف امپریالیسم زبیش کشیدن در خطر کار با کمونیسیم، تقویت تسلیحاتی و در نتیجه سود سرشار رکپلکس نظامی - صنعتی است. جناح ها امپریالیسم بخواهد همچنین با این شیوه، برتری نظامی و در نتیجه قدرت رتی خود را در رهمه عرصه‌ها حفظ کند، اما





دوران ما چهره دیگری بخود گرفته و آقای امپریالیسم سرآمده است. در این دوران حرف آخر خلقها میزنند. امروز اگر فاجعه اسفناک هیزوشیا و ناکاراکی تکرار نمیشود، قسدرت باز دارند. اینگونه جنایات، سوسیالیسم است. امپریالیسم دارند. آمریکا میخواست هند و چین را به عنصر حرجریا زگرداند، چنانکه دیدید. مقابل مقاومت قهرمانانه خلقهای هند و چین و کمکهای بی شائبه اردوگاه سوسیالیسمو سایر نیروهای مترقی جهان بفرارمقتضحاته ای مجبور شد.

این رویدادها، نمونه های زندگی هستند که سرمایه با اختراع سلاح جدید نمیتواند روند تکامل تاریخ بشری را به سمت برانداختن استعمار روستعار بگیرد.

کشورهای سوسیالیستی بنا به خصلت انساندوستانسه بسازند، خود، مخالف سابقه تسلیحاتی، جنگ سرد و بلوک بندیهای نظامی هستند. آنها با راهامبتکریشنههاد خلق سلاح عمومی، تقلیل بودجه نظامی و کفرانسهای امنیت اروپا و آسیا بوده اند، زیرا هرسکه ای که در این کشورها از جبر دولت برای تسلیحات و نظامیکری بیرون برود، با رست بر دشمن مردم، از این رو هدف، سوسیالیسم احترام به حقوق بشر از راه تأمین و تکمیل صلح باید اراست نه سابقه تسلیحاتی.

وکیل مدافع حقوق بشر، مستر کارتر که از عهد های حل مشکلات عظیم بیگاری، تبعیض نژادی، انحطاط فرهنگی،

فقر، فحشاء، دزدی و جنایت در کشور خود برنماید، به جای پیدا کردن راه حل اساسی براین معضلات حل شدنی، بودجه سرمایه آور تسلیحات و نظامیکری را روز به روز افزایش میدهد و سپس برای جلوگیری از خشم عمومی، علم دفاع از حقوق بشر را بلند میکند تا بتواند هرچه زودتر و سریعتر به "حربه تمیز" خود برای مقابلسه با دنیای تکوفا ی سوسیالیسم برسد.

کارتر و کمپلکس نظامی - صنعتی آمریکا باید بدانند که حفظ حقوق بشر تنها از راه تأمین صلح پایدار و آزادی واقعی بشر تأمین میشود و نه ترساندن کشورهای ولتنگ دیگر.

ساختن بمب نوترونی یعنی ادامه سابقه تسلیحاتی و میلیتاریسم، یعنی ذهن کجی مستقیم به همه کوششهای موفقیت آمیز کشورهای سوسیالیستی برای برآزاری کنفرا -

- نسهای هلیکنکی، بلگراد ۲۰۰۰، مذاکره حالتست و تنش زدایی، به رستی، اعتماد و اطمینان خلقها نسبت به یکدیگر، و بیعقدار ساختن افکار عمومی ضد جنگ است.

بحران سرمایه داری و به بن بست رسیدن آن چهر تاریخ است و هیچ حربه "تمیزی" نمیتواند در مقابل به پا خاستن خلقهای تحت ستم و روی آوردن هرچسه بیشتر آنها به سوسیالیسم مقاومت کند. نهالی که نصت سال پیش کاشته شد، روز به روز برتر خواهد شد. مردم ایران نیز صدای اعتراض و مقاومت خود را برای مخالفت با ساخته شدن بمب نوترونی و ادامه سابقه تسلیحاتی یا صدای خلقهای جهان در میآویزند و سبت تجاوزکارانه ای امپریالیسم آمریکا را بسدت محکوم میکنند. نرکس

زنده باد همبستگی ضد امپریالیستی خلقهای جهان



۱۹۷۷ - ۱۹۱۷

اتحاد مستحکم خلقهای آزاد

به پذیرهی شصتین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

بهراتب بیشتر از وزن مخصوص آنها در جمعیت کل کشور است. برای نمونه میتوان ذکر کرد که ۱۹/۰۷٪ نمایندگان شورای ملیها از ۱۲ جمهوری خود مختار شوروی هستند که جمعیت سیرک حد و دیک میلیون نفر است و در جمع فقط ۳/۰۷٪ جمعیت را تشکیل میدهند. در شورای عالی اتحاد شوروی ۶۱ ملیت نمایندند دارند. در شورای عالی جمهوریهای مختلف نمایندگان ۷۲ ملیت حضور دارند. مثلاً در شورای عالی جمهوری شوروی فدراتیو روسیه ۲۹ ملیت، در شورای عالی جمهوری ازبکستان ۱۸ ملیت، در شورای عالی جمهوری قرقیزستان ۱۴ ملیت و در تاجیکستان ۱۰ ملیت دارای نمایندگان خود هستند. شرکت وسیع ملیتهای مختلف در سازمانهای دولتی اتحاد شوروی بیانگر سهیم بودن آنها در حیات اجتماعی کشور و حقوق برابر است که همه ملیتها ی شوروی دارا هستند.

در مسأله سیاسی جامعه در کشور که در دوران سلطه تزاریسم زندان حلقه لقب گرفته بود، در رتبههای برقراری نظام کاملاً ملانویین اقتصادی، نظام اقتصاد سوسیالیستی میسر شد. مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، زمین و معادن کلیه روندهای رشد ملی و مناسب میان آنها را از ریشه تخییر داد. آهنگ رشد اقتصاد جمهوریهای شوروی پس از برقراری نظام سوسیالیستی بهراتب تسریع شد.

بهرتری نظام اقتصادی سوسیالیسم بویژه امر و زدر شرایط سوسیالیسم رشد یافته، هرچه برجسته تر نمایان است. در سال ۱۹۷۷ حجم کل محصولات اتحاد شوروی نسبت به سال ۱۹۱۲، بیش از ۱۴ برابر شده است. در بعضی از جمهوریها این رقم بهراتب بیشتر از این حد منوط است و از آنجمله حجم محصولات صنعتی در جمهوری بلوروس ۱۸۸ بار، در جمهوری گاباخستان ۲۲۶ بار، در جمهوری ملداوی ۵۷ بار، در جمهوری ارمنستان ۲۰۷ بار و در جمهوری قرقیزستان ۱۷ بار افزایش یافته است.

در طی سالهای حکومت شوروی تغییرات محسوسی نیز در زمینه کثرت و زری بوقو پیوسته است. تولید

یکی از دستاوردهای سوسیالیسم، حل موفقیت آمیز مسئله ملی در اتحاد شوروی است. ملت اساسی امکان این پیروزی در طبیعت نظام اجتماعی جدید، در خصوص اشتی تا پذیران نسبت به هرگونه ستما اجتماعی بطور عام و ستم ملی بطور خاص، در رد مکرراتیسم و هو ما نیسم آن نهفته است.

سرمایه داری که مو جد مسئله ملی است، بخاطر اساس اقتصاد خود که مبتنی بر مالکیت خصوصی است، بخاطر حصول نتایج نامعنا از رشد خود و کرایش بوزواری بویژه در مرحله امپریالیستی رشد سرمایه داری به سرکوب هرگونه جنبش دموکراتیک و منجمله جنبشهای ملی، هرگز قادر نبوده و نخواهد بود این محض مهم اجتماعی را به نحوی درست حل کند. حل مسئله ملی از اجزای تفکیک ناپذیر مسئله سرنخونی سرمایه داری و در گرایش همه جویان و جنبشهای اجتماعی بر اساس مناسبات سوسیالیستی است.

تجارب ۱۶ ساله حزب کمونیست و دولت شوروی در حل مسئله ملی گنجینههای برای تمام خلقهای تحت ستم در مبارزه برای آزادی خویش و برای کشورهای چند ملیتی است که در برابرشان این مسایل بصورت حل نشده مطرح هستند.

دستاورد های خلقهای اتحاد شوروی در دوران پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر گواه روشن و با زری است بر آنچه گفته شد.

قدم اول در راه تأمین رشد و اقتصاد آزاد ملی، ایجاد دولت ملی و آرگانها و سازمانها و ایستاده آنها بود. در اتحاد شوروی ۱۲۰ ملیت زندگی میکند. ۵۷ ملیت ساکن اتحاد شوروی که ۹۸٪ کل اهالی را تشکیل میدهند، دارای دولت ملی خویش هستند. بعضی از جمهوریها از اتحاد چندین ملیت بوجود آمده اند. مثلاً در جمهوری شوروی خود مختار سوسیالیستی داغستان ۲۰ ملیت زندگی میکنند.

شورای ملیتها در جنب شورای عالی اتحاد شوروی بویژه برای رسیدگی به مسایل ملیتها بوجود آمده است. در شورای ملیت ها، تعداد نمایندگان ملیتها ی کوچک

کشا و رزی در طی سالهای ۱۹۷۵-۱۹۱۳ در همسوی کشور ۲/۲ با افزایش یافته است. در طی همین مدت تولید کشا و رزی در بلو روسی ۴/۲، در مسلدای ۳/۵، در آذربایجان ۴/۵، در گرازاخستان ۷/۵، در ترکمنستان ۱/۶، در ارمنستان و ازبکستان ۴/۶، در قرقیزستان ۶/۶، در گرجستان ۳/۸ و در تاجیکستان ۲/۹ برابر شده است. رشد موفقیت آمیز صنایع و کشا و رزی، رشد روز افزون درآمد ملی ملیتهای ساکن در اتحاد شوروی را تأمین کرد. است. در ده سال اخیر درآمد ملی ۹۱٪ افزایش یافته است. در همین حال درآمد ملی ازبکستان ۹۴٪، گرازاخستان ۹۸٪، لیتوانی ۱۰۸٪، بلو روسی ۱۲۹٪ و ارمنستان ۱۲۱٪ افزایش یافته است.

برای درک بهتر اهمیت مناسبات اجتماعی در روند پیشرفت حلقها، دو نمودار مهم یعنی تولید برق و درآمد ملی جمهوریهای ما برای قفقاز را با کشورهای ایران، ترکیه و یونان که در جوار آنان قرار دارند و قبل از انقلاب کیسر سوسیالیستی اکتبر وضع مشابهی داشتند، در نظر میگیریم. تولید سرانه برق در جمهوری ارمنستان ۲۶۷ کیلووات ساعت، در جمهوری آذربایجان ۲۵۹۸ کیلووات ساعت، در جمهوری گرجستان ۲۳۰ کیلووات ساعت بوده است (اما رسال ۱۹۷۵). در صورتیکه در همین سال تولید سرانه برق در یونان ۱۷۰۲ کیلووات ساعت، در ترکیه ۹۵ کیلووات ساعت و در ایران ۸۹ کیلووات ساعت بوده است. در سالهای اول دهه ۷۰، درآمد ملی یونان ۴ پ، درآمد ملی ترکیه ۳ پ و درآمد ملی ایران کمتر از درآمد ملی جمهوری شوروی گرجستان بوده است.

قبل از جنگ جهانی دوم، بیسوادی در اتحاد شوروی ریشه کن شد. امروز در اتحاد شوروی ۹۳ میلیون نفر از حد و ۲۵۰ میلیون اهالی این کشور مشغول تحصیل هستند. از هر ۱۰ هزار نفر اهالی یا کوتی در سیبری که قبل از انقلاب اکثریتی فاقد مدارس ابتدایی بودند اکنون ۱۰۵ نفر دانشجو هستند، در حالیکه در انگلستان از هر ۱۰ هزار نفر فقط ۸۸ نفر و در آلمان فدرال ۶۷ نفر در دانشگاهها تحصیل میکنند. این نمودار در پیوند جمهوری ارمنستان شوروی که فاقد دانشگاه و حتی مدارس تخصصی متوسطی جدی بوده، چشمگیر است. امروز در ارمنستان شوروی از هر ۱۰ هزار نفر ۲۱۴ نفر در دانشگاهها و سایر مراکز آموزش عالی به تحصیل اشتغال دارند.

ترقی و شکوفایی فرهنگ حلقها بدون رشد زبان که اساس پیشرفت در سایر عرصهها را تشکیل میدهد، متصور نیست. در طی حکومت شوروی زبان ملیتهای ساکن در رایسن کشور ریهنا و رتمگام با رشد همجانبی اجتماعی رشد کرده، بلکه ملیتهایی هم که تا قبل از انکتبر دارای خط ویژه خود نبودند، در عرصه چاپ کتب و مطبوعات مختلف به

دستاوردهای چشمگیری نایل شده اند. بطور مشخص ۴۷ ملیت خط خود را در شرایط حکومت شورویها وجود آورده اند و ملیتی که امروز در زمره جمهوریهای شوروی و ۹ ملیتی که جزو جمهوریهای خود مختار هستند قبل از انقلاب اکتبر اصولاً فاقد صنعت چاپ بودند. اگر در سال ۱۹۱۳ زبانهای مسلدای، قرقیزی، تاجیکی و ترکمنی هیچ کتابی منتشر نمیشد، در سال ۱۹۷۵ تیراژ کل کتب که به این زبانها منتشر شده به ترتیب بالغ بر ۸/۱ میلیون، ۴/۲ میلیون، ۴/۳ میلیون و ۳/۸ میلیون بوده است. در تیراژ کتب به زبانهایی هم که قبل از انقلاب کیسر سوسیالیستی اکتبر دارای چاپ بودند، طی سالها حکومت شوروی موفقیت های بزرگی بدست آمده است. مثلا نسبت به سالهای قبل از انقلاب اکتبر تیراژ کتب بزبان روسی ۲/۱۷، بزبان اوکرائینی ۶/۱۵۲، بزبان گرجی ۶/۲۸، بزبان ارمنی ۵/۲۲، بزبان کازاخی ۶/۸۹ و به زبان ازبکی ۷/۲۶۲ برابر شده است.

اکنون به ۴۴ زبان ملل شوروی مجله و به ۵۶ زبان روزنامه منتشر میشود و به ۶۷ زبان برنامه های رادیو و تلویزیون پخش میشود.

یکی از نمودارهای مهم در پیشرفت حلقهای شوروی تعداد فارغ التحصیلان از دانشگاهها و مراکز آموزش متوسط است. تعداد این فارغ التحصیلان در طی سالهای ۱۹۷۵

۱۹۴۱-۱۹۴۱ در سراسر کشور ۹/۵ برابر شده است و از آنجمله در جمهوری فدراتیو روسیه ۲/۹، در اوکراین ۶/۸، در بلو روسی ۲/۹، در ازبکستان ۳/۱۴، در گرازاخستان ۰/۲۰، در قرقیزستان ۴/۱۹، در تاجیکستان ۲/۱۶، در ترکمنستان ۳/۱۰، در گرجستان ۶/۶، در آذربایجان ۹/۷، در ارمنستان ۲/۱۱، در مسلدای ۰/۱۷، در لیتوانی ۹/۱۲، در لیتوانی ۵/۸ و در استونی ۹/۹. بطور افزایش یافته است. اکنون از هر هزار نفری که در اتحاد شوروی به کار اشتغال دارند ۷۶۷ نفر دارای تحصیلات عالی، متوسطی کامل و ناتمام هستند. در جمهوری از ۱۵ جمهوری تشکیل دهنده اتحاد شوروی نمودار محلی بیشتر از این است.

چنین است گوشه ای از رهاورد سوسیالیسم برای خلق های شوروی. به هر عرصه از زندگی اجتماعی که نظر پیفکنیم با نمودارهایی حاکی از رشد بلا انقطاع خلقهای آزاد سوسیالیستی روبرو خواهیم بود. و این قانونمند است. انقلاب سوسیالیستی با برانداختن سلطه سرمایه با از بین بردن استثمار انسان از انسان، نمیتواند نسبت به ستم ملی و نابرابری خلقها که زاده سرمایه داری است بی تفاوت باشد و همراه با مناسبات اجتماعی جدید، آراک و واقعی را برای حلقهای دریند به ارمان می آورد.

آزادی بیسواد

شماره بیسوادان آن کشور بالغ بر ۲۴ میلیون می‌دود . به گفته خانم بنتج " حتی کسانی که تازه دبیرستان و یا کالج را به پایان رسانده‌اند به درد ساده ترین کارهای اداری نمی‌خورند . غلط می‌نویسند ، از هجسای کلمات عاجزند و نقطه گذاری سرشان نمیخورد به موجب پژوهشنامه ای که چندی پیش از طرف " دانشگاه آوستین " (تکزاس) انتشار یافت ، یک پنجم آمریکاییها (یعنی نزدیک به ۴۰ میلیون نفر) " عملاً بیسواد و ار ساده ترین شکل بکاربردن دانش خود ناتوانند . آنها نه می‌توانند یک چک بنویسند ، نه میدانند درجه گرمای عادی بدن چیست و نه از عهده نامه نگاری برمیآیند . "

بدین ترتیب میبینیم که " آزاده زادگان " کشور " مجسمه آزادی " تاجه حد از موهبت " آزادی " بیسواد بهره مندند . واقعا که "تواضع" تبلیغات جهانی حرفه ایالات متحده در توصیف سیستم فرهنگی آن کشور به عنوان " آزادترین سیستم فرهنگی جهان " مایه تعجب است . جالب آنستکه در برخی از مدارس آمریکا مواد " کلاسیکی " از قبیل فیزیک ، شیمی و جغرافیای قریانی این " آزادی " و " آزاداندیشی " شده و به رای اکثریت- البته در محیطی " آزاد و دمکراتیک " - از برنامه درسی آنها حذف گشته و جای خود را به رشته های " مد رنی " مانند " مسائل نامزدی " ، " علم مغازله " ، " آداب رانده سوو " و حتی " ماهیگیری " و . . . داده اند ! اگر خیال میکردید که در " کشور امکانات نامحدود " مردم لاقط در برابر " آزادی " بیسواد ی دارای حقوق برابرند ، خانم بنتج شما را از این توهم برحذر داشته ، مینویسد : " کسی که در آمریکا به مدرسه نرفته و یا پیش از چند سالی در سن نخوانده است ، یا تهیدست است ، یا سیاه پوست ، یا جیکانو و یا منتسب به اقلیت های نژادی دیگر . وی در هر حال همیشه یکی از ۵۰ میلیون آمریکائی است که از حداقل معیشت برخوردارند . " برای رعایت عینیت و انصاف این جمله را نیز از جزوه مورد بحث بازگو کنیم : " در سال ۱۹۷۳ " دنورکلراد و "

شهرت دارد که آمریکاییها چندان اهل خواندن و نوشتن نیستند . گویا مارك توائن (Mark Twain) نویسنده ی نامدار آمریکائی هم در حدود سال ۱۹۰۰ میلادی به این پدیده اشاره و ناخشنودی خود را در این باره ابراز کرده بود . مقاله ای که چندی پیش در نشریه :

(Blätter für Deutsch und Internationale Politik)

شماره ۴/۷۷ ، چاپ کلن ، انتشار یافت ، نشان میدهد که علیرغم رجزخوانی های عوامفریبانه آقای کارتر در باره سه اصطلاح " حقوق بشر " ، ۷۷ سال پس از گله مندی مارك توائن ، پدیده نامبرده نه تنها ناپدید نشده ، بلکه ابعاد نگران کننده ای به خود گرفته است .

نویسنده مقاله ، باربارا اینتج (Barbara Jentzsch) ، از جزوه ای نام میرسد که چندی

پیش از این بعنوان پرطعطران " سیستم فرهنگی آمریکا در راههای نو " از طرف " کانون اطلاعات ایالات متحده " در آلمان یاختری منتشر گشت . در صفحه نخست این جزوه " رونق فرهنگ " در آمریکا چنین مزده داد میشود : " اکنون شماره دانش آموزان دبستانها و دبیرستانها بیش از ۵۰ میلیون است . . . در کالج ها و دانشگاه ها - همها متجاوز از ۱۶ میلیون دانشجوی نام نوشته اند . " اگر آدم تنها به این دو پیکره " چشمگیر " بسنده میکرد و حسن کنجکاویش او را بر آن نمیداشت که رجنسکژ و افعیات بیشتری باشد ، شاید به قول خانم بنتج تحت تاثیر این " نیمه حقیقت های " شگفت انگیز قرار میگرفت و " جل الخالق " ای هم میگفت ، اما با اجازه خواننده نگاه می گذرا به " نیمه " دیگر حقیقت میاندازیم :

در ایالات متحده ۵ میلیون کودک به مدرسه نمیروند سواد سه میلیون کمتر از کلاس پنجم دبستان است . ۵ میلیون تنها ۵ تا ۷ سال درس خوانده اند . ۷ میلیون کلاس هشتم را به پایان رسانده اند و ۱۰ میلیون پیش از اتمام دبیرستان ترك تحصیل کرده اند . اما بزرگان رسمی ایالات متحده از افشای این واقعیت با میوزند که امروز

خوب، الحمد لله، چشم حسود کور شود * مثل اینکه سیستم فرهنگی ایالات متحده دارد مراحل پیشرفت را طی میکند * * * راستی یادمان نرود جمله آخر خانم ینتج را هم به نظر خوانندگان برسانیم : " يك سوم داوطلبان ، بار نخست ، در این امتحانات روزه میشوند "

(Denver Colorado) تنها دانشگاهی بود که امتحانات ورودی آن فراغت و انشاء را نیز شامل میکند * امروزه ۴۴ دانشگاه و کالج آمریکا ، حتی هاوارد ، دانشگاه برکلیدگان این کشور نیز این دو ماده را وارد امتحان ورودی خود کرده اند *



دنباله پیرامون تحولات اخیر

بذیرفت و امروز خوشحال است که نه تنها جبهه وسیعی از عناصر و گروههای مترقی به دنبال این شعار درست آمدند ، همچنین بحثی از چریک های فدائی حلق هم این دعوت را پذیرفت * ما با علم به اینکه تنها با اتحاد همه نیروهای ضد دیکتاتوری می توان این رژیم ضد ملی و ضد دمکراتیک را سرنگون کرد ، از همه عناصر مترقی و ضد دیکتاتوری می خواهیم که در یک جبهه برای سرنگونی رژیم شاه متحد شوند *
ك

بخشی از سرمایه داری ، بیانگر این واقعیت است که طبقه کارگر و سازمانش حزب توده ایران در مبارزه سیاسی علیه دیکتاتوری شاه تنها نیست ، بلکه جبهه گسترده ای از عناصر و گروههای ضد دیکتاتوری در مقابل رژیم دیکتاتوری شاه وجود دارد * هر اقدامی در جهت تضعیف این جبهه ، عملاً در خدمت رژیم دیکتاتوری شاه و ادامه سلطه شوم ساواک است * سازمان مادر همان ابتداء دعوت حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایران را برای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری



دنباله سومین نامه گشاده کانون

آقای نخست وزیر ، اکنون در آغاز کار دولت جدید از شما انتظار داریم که از روش صفره تحلیل سلف خویش تبیری جسته هرچه زودتر به حل مشکل زندگی محنوی ملت یعنی اعاده آزادی اندیشه و بیان ، رفع موانع نشرو توزیع آثار هنری و فرهنگی اقدام فرمایند و در نخستین قدم موافقت خود را با خواست هایی که در نامه قبلی خطاب به نخست وزیر وقت به تفصیل آمده و به قرار زیرین است اعلام دارید :

- ۱- تقاضای ثبت رسمی کانون نویسندگان ایران که رونوشت اساسنامه آن به ضمیمه نامه نخستین ، تقدیم شده است به جریان بیفتد و کانون ، چنان که حق قانونی آن است امکان فعالیت آزاد رسمی بیابد *
- ۲- هرگونه مانعی در راه تاسیس محل یا باشگاهی برای اجتماع اعضای کانون در تهران و شهرستانها رفع شود *
- ۳- برای انتشار نشریه ای از سوی کانون نویسندگان ایران و توزیع بلا مانع آن در سراسر کشور تسهیلات قانونی فراهم گردد *

کانون نویسندگان ایران به نشانه حسن نیت جنابعالی در آغاز زمامداری خویش انتظار دارد متن نامه هسای کانون که رونوشت آن در اختیار مطبوعات و رادیو تلویزیون قرار گرفته است و می گیرد و نیز رونوشت تلگراف های پشتیبانی از خواسته های کانون و پاسخ تلگرافی مشاور نخست وزیر که به پیوست فرستاده می شود بی کم و کاست منتشر گردد *
کانون نویسندگان ایران

مردم ایران در راه سرنگونی رژیم موجود مبارزه میکنند!

سفیر کبیر جدید آمریکا در دربار شاهنشاه آریامهر کیست؟

نشده "ی ایالات متحده را توسط قوای زمینی و هوایی علیه جنبش آزاد بیخس لائوس تدوین و اجرا کرد. مسئول مستقیم همکارانهای و حشیانه‌ی اهالی غیرنظامی لائوس و کوه نشینان آنکشور، همین آقای سفیر کنونی ایالات متحده در تهران است. در قدرت "قاطعیت و صلاحیت اخلاقی" این مجری جدید دیپلماسی آمریکا در ایران همین بس که خود وی از شرکت کنندگان در مذاکرات آتش‌بس و صلح لائوس در سال ۱۹۶۲ و از تدوین کنندگان قرارداد مربوطه بود، اما الحاق که با "کاربری" بیسابقه‌ی در مقام سفارت زیر قرارداد های مزبور زد و از سازمان دهندگان مداخله‌ی نظامی آمریکا در لائوس شد. در این مورد نیز همه میدانند که "مساعی جمیله"ی جناب سفیر سابق شکستی بی‌آبرو رو برو شد، خلق لائوس سرنوشته خود را بدست گرفت و از تعاقبش "اقدامات مخفی" و "جنگ پنهانی" و اعلام نشده "ی آقای سولویان جز خاطره‌ای از واپسین تلاشهای امپریالیسم سبغ آمریکا چیزی بجای نمانده است.

زندگینامه‌ی ویلیام سولویان حاکی از آن است که حکومت کارتر جانسین خلفی برای ریچارد هلمز، رئیس سابق "سیا" تعیین کرده است. و حالا این آقای ویلیام سولویان، پیامبر "فضیلت های اخلاقی نوین" "حکومت کارتر شده و در ایران نیز مرتباً برای "حفظ امنیت داخلی" سینه چاک میدهد. بی شک در همین مانیز سرنوشته بهتری، در حساب آخر، در انتظار این زمینه چین مداخلات آشکار و پنهان امپریالیسم آمریکا نخواهد بود.



از موقعیکه آقای ویلیام سولویان، سفارت ایالات متحده‌ی آمریکا در تهران منصوب شده، اسم و عکس و تفصیلات جناب ایشان از صفحات جراید ایران زدوده نمی‌شود. گویی به حکمی نامرئی - بسبب روابط عمومی آمریکائی - می‌بایست حلقه‌ای از لبخند و خوشامد و مدارک آزمائش و تعلق بدور وی - بمنابه‌ی نماینده‌ی حکومت جدید کارتر کشیده شود.

هرهفته بمناسبت و بی‌مناسبت، جملاتی، سخنانی، کلمات قصاری از جناب سفیر در جراید مجازاتنشان می‌آید، که اگر چه عنوان مشترک همه‌ی آنها "تجلیل از فرماندهی ایران" و "تحسین از پیشرفت‌های کشور" است، ولی در متن، خواستها و مطالبات اساسی "سفیر کبیر ایالات متحده در دربار شاهنشاهی" و هدف‌های او بیان می‌گردد. مهم‌ترین این مطالبات که آقای سفیر سخت در آن اصرار می‌ورزد، "حفظ امنیت داخلی" است.

دست برتقصاً! آقای سولویان تخصص ویژه‌ی در این رشته دارد. او که به "کاربری، قاطعیت و صلاحیت" شهرت یافته، این شهرت را در رست در عرصه‌ی کوشش برای حفظ "امنیت داخلی" رژیم‌های واپسته به ایالات متحده یعنی برای سرکوب جنبش‌های ملی و مترقی و بازگردن راه مداخله‌ی امپریالیسم آمریکا بدست آورده است. آقای سولویان کیست؟

سولویان در دوران زمامداری جانسون، نیکسون و فورد نیز مشاغل عالی‌ه‌ی دیپلماتیک داشته و در همه‌ی این مشاغل، راه‌کنش مداخله، مداخله‌ی خرنده‌ی اقتصاد و سیاسی و همچنین مداخله‌ی آشکار نظامی ایالات متحده بوده است. آقای سولویان، "سفیر کبیر ایالات متحده‌ی آمریکا در دربار شاهنشاه آریامهر"، تدارک دهنده و مسئول مرحله‌ی تصاعدی مداخله‌ی نظامی آمریکا در ویتنام است. وی در آن دوران جنگ ویتنام، ماوراج‌سرای دیپلماسی آمریکا در ویتنام بود و مراحل مختلف پله - پله‌ی این "مداخله‌ی تصاعدی" را تدارک دید، مداخله‌ی که در مرحله‌ی بعدی کار را با لایحه به آن درگیری همسره‌ی جانمهی ایالات متحده در جنگ و در مرحله‌ی نه‌سایسی به شکست افتتاح آمیز امپریالیسم آمریکا در برابر خلق قهرمان ویتنام گشاید.

ویلیام سولویان از دسامبر ۱۹۶۴ تا مارس ۱۹۶۹ سفیر ایالات متحده در وین تیان (لائوس) بود و بود که تعام نقشه‌ی "اقدامات مخفی" و "جنگ پنهانی" و اعلام

شاهزاده کشاورز

"فعالیت کشاورزی من علاوه بر درختکاری، کشت و کار محصولات مختلف کشاورزی به خصوص گندم و جو و ذرت و سویا میباشد."

این سخن یک زمیندار بزرگ است. یکی از آنهائی که به برکت رژیم ضد خلقی شاه، در کشاورزی ایران سلطه‌ی غارتگرانه‌ی خویش را بر شالوده‌ی اسلحه‌های بهره‌کشی سرمایه‌داری استوار کرده‌اند. این زمیندار بزرگ، در اطراف تهران، مازندران و درگیلان "علاقه‌ی کشاورزی" دارد و صاحب زمین و مزرعه است. خودش میگوید: "در سال ۲۵۲۹ حدود ۲۶۰ هزار اصله درخت کاشته بودم." واضح است که دست‌های جناب بزرگ زمیندار بر اثر کاشتن ۲۶۰ هزار اصله درخت (که بسا احتساب متوسط روزه‌های کار کشاورزی در سال، میشود روزانه هزار درخت!) پینه نبسته است. نه خود او، بلکه صد ها دهقان و کارگر کشاورزی مزدور که در زمینهایش جان میکنند، این درختان را کاشته‌اند، مزارع "او" را بارور کرده و گندم و جو را در آورده و زمینهای "او" را به حاصل نمانده و ذرت و سویا را به دست آورده‌اند. ولی ثمره‌ی تمام این درختان و مزارع و زمینها البته به جیب همان زمیندار بزرگ رفته و میرود. این زمیندار بزرگ کسی نیست جز شاهپور عبدالرضا! و این سخنان را وی در مصاحبهای (که بخشنامه وارد اطلاعات و رستاخیز ۱۸ اسفند ۱۳۵۵ چاپ شده) گفته است. "اطلاعات" چاپلوس‌مآبانه عنوان مطلب خود را "شاهزاده کشاورز" نهاده است. روشن است که اگر ملاک "اطلاعات" معتبر میبود، یکایک افراد خانواده‌ی پهلوی را میشد "شاهزاده‌ی کارگر"، "شاهزاده‌ی کشاورز"، "شاهزاده‌ی کارمند"، "شاهزاد فروشنده"، "شاهزاده‌ی پیشخدمت"، "شاهزاده‌ی راننده"، "شاهزاده‌ی دلال" و "شاهزاده‌ی ۰۰۰" نامید زیرا که هر یک صاحب یا سهامدار دهمها کارخانه و مؤسسه و بانک و مخازه و هتل و رستوران و کاباره و غیره هستند.

در عصر انقلاب کدائسی، که گل سرسیدش گویسا اصلاحات ارضی است، از خود شاه گرفته تا هریسک از

برادران و خواهران "والاحضرتش" و فرزندان "والا کسر" آنها، صاحب مزارع وسیع و واحدهای مسدود کشاورزی هستند. هر یک میتوانند به هزاران هکتاری که "خود" کشت کرده‌اند، به صد ها تراکتوری که "خود" به کار انداخته‌اند، به دهها هزار درختی که "خود" غرس کرده‌اند و صد البته به میلیونها و میلیونها رأمدی که از این راه به جیب زده‌اند، به "خود" بیالند. همه‌ی خانواده‌ی سلطنتی - گوئی خاصیت زمینخواری ارضی از سرد و دمان پهلوی هاست - "شاهزادگان کشاورز" هستند. مخبر مربوطه از این نکته‌ی ضریف بیگانه نیست. او میبرد: "آیا والاحضرت این عشق وافر (۱) به کار کشاورزی را از پدر تاجدارشان به ارث برده‌اند؟ و جواب می‌نویسد: "فکر میکنم تا حسد و دی همینطور است!"

در نزدیکی آمل، دهقانان بخش نور، آب برای دامهایشان ندارند، چرا که آب منطقه را به سوی اراضی وسیع برنجکاری متعلق به "شاهزادگان کشاورز" سرازیر میکنند. کمی آنطرفتر، در نزدیکی ساری، صد ها هکتار زمین مرغوب را شاهپورها در دست ناز تصرف کرده‌اند. در سه چهار سال اخیر شالیزارهای دهقانان یا به زور و یا از راه برگرداندن آب و ورشکست کردن دهقانان، توسط شاهپورها بلعیده شده است. در اردیبهشت امسال همان "شاهزاده‌ی کشاورز" عبدالرضا، در اینجا شرکتی با ۱/۲ میلیارد ریال (آری، یک میلیارد و دویست میلیون ریال) سرمایه‌گذاری ایجاد کرده است. برادر شاه، چون کار تهیه‌ی و فروش چوب و نشویان روکش شده را سخت برد آورده، علاوه بر زمینخواری، به جنگل‌خواری نیز پرداخته است. وی در پناه قدرت طاووک و دربار، به جنگلهای مازندران، در نواحی بجم و خلیل محله و عباس‌آباد و ریحان‌آباد، دستبرد میزند. دولت که به دستگاہی در خدمت کلان‌ترین زمینداران و سرمایه‌داران و در درجه‌ی اول در خدمت خانواده‌ی پهلوی، بدل شده، یار و یسار اوست. عبدالرضا همراه با زمینهای دهقانان و اراضی جنگلی دولتی، مقادیر هنگفت اعتبارات دولتی را نیز به جیب



شاهپور عبدالرضا بادهستان "ظریف" خود به امور کشاورزی مشغول است.

خانواده‌ی سلطنتی افتاده، تنها به مالکیت های وسیع آنها و موسسات کشاورزی متعلق به خود آنها محدود نمی‌شود. اصولاً سیاست ارضی و کشاورزی ایران توسط این افراد و به خاطر حفظ منافع فئودالی آنها و هم طبقه‌های های آنها تعیین می‌شود. " شاهزاده کشاورز" از روی کمال فروتنی (!) می‌گوید: " من با آگاهی کاملی که از دانش کشاورزی دارم، نه فقط مدیریت و نظارت مستقیم و مستمر در تمام کارها دارم، بلکه طرح‌های پیشرفته را در مزرعه‌ی خود اجرا می‌کنم." اما این تنها جزئی از کابوس پهلوی در کشاورزی ماست. برادر شاه -بسرای تمام کشاورزی ایران نقشه‌ریزی می‌کنند- او مثنی عمومی و سیاست کلی آنرا تعیین می‌کنند و می‌گوید: " برای یکپارچه شدن و تهیهی مزرعه‌ی بزرگتر باید مسائلی که در راه نقل و انتقال اراضی زراعتی موجود است، از میان برداشته شود." این تئوسوری گستاخانه زمینداران بزرگ صاحب سرمایه است که خرد مالکی و ریزه مالکی را سد راه فئودالی بی بند و بار خود می‌بینند و خواستار "نقل و انتقال" اراضی کشاورزی و بی با کردن و بیخاندان کردن میلیونها دهقان هستند. عبدالرضا می‌گوید: " ایجاد واحدهای بزرگ کشت و دنباله در صفحه ۲۹

میزند و چون اشتهايش پایانی ندارد، طرح توریستی دشت ناز را هم با هزینه‌ی یکصد میلیون ریال، به طور " جنبی" پیاده می‌کند. خانواده‌ی سلطنتی در ایسن مورد مشخص نیز برای غارت منابع طبیعی میهن مسا، دست در دست انحصارات امپریالیستی دارد و در اینجا شریک سرمایه های آمریکائی و آلمان غربی و سوئدی و سوئیسی است.

اما دواکلمه هم از شاهپور محمود رضا بستنود که راه مستقیم تری یافته و رود دست برادرش " شاهزاده کشاورز" زده است. او دهاها هکتار از اراضی جنوب کرمان و سیرجان را زیر کشت خشکاش برده است و بنا به نوشته‌ی دکتر علی اصغر حاج سید جوادى، در نامه‌ی سر گشاده اش، هر سال **خروارها** محصول آنرا به صورت تریاک ناب و یا به اصطلاح تریاک سناتورى و مافوق سنا - توری به بازار می‌فروشد. این زمینها نیز به حساب سلب مالکیت از دهقانان و بیرون کردن آنها از زمینها و به حساب بهره گیری از کمکهای همه جانبه‌ی دولتی به دست " شاهزاده" آمده است. منتهی این یکی، دیگر نژاد از دود و سود دارد و گوئی عشق وافر به زمین و به تریاک، هر دو را به ارث برده است. خوره‌ای که به جان کشاورزی ایران از جانب

در سال ۱۹۰۵، مردم قوچان، یکی از نواحی خراسان بر اثر خشکسالی نتوانستند مالیات آن سال را که عبارت از هر فرد از سکه ۱۲ من تبریزی گندم بود بپردازند. حاکم قوچان بجای این مالیات ۳۰۰ دختر قوچانی را بجای گندم از مردم گرفت و به خانهای ترکمن فروخت. (کتاب تاریخ بیداری ایرانیان نوشته ناظم‌السلام کرمانی، جلد دوم، صفحه ۱۹۸)

از بردگی تا...

بعد از سخنرانی خانم ساراما ساو یالوا (Sarima Sawjalowa) زن دانشمند شوروی در يك کنفرانس علمی در پاریس، آشنای آمریکائی و قدیمی من پروفیسور (Wordel) پرسید :

" دوست من، بیگو ببینم، زنی چنین باهوش و افسونگر را

کجا یافته‌اید ؟ او برآستی مرا شیفته‌ی خود کرده است. "

به پروفیسور جواب دادم که اگر برایش تعریف کنم که ایسن زن به روزگار

جوانی و در آستانه‌ی بردگی بود، احتمالا باور نخواهد کرد.

حوالی سالهای ۲۰، زمانی که در آسیای میانه با باسماچ‌ها (۱)

می‌جنگیدیم، من در سواره نظام خدمت میکردم. ما به دسته‌ی بزرگی

از آنان سر مرز یورش بردیم. باسماچ‌ها هم در پی امان و پناه، و

به شتاب، به منطقه‌ی غیرنظامی در پشت مرز، که تحت نظارت انگلیسی -

ها بود، عقب می‌نشستند.

نیکولای ساویالوف (Nikolai Sawjalow) مأمور شد تا با من

و رستم کیلدیشف برای اطلاع از مقاصد بعدی این اشرار، به منطقه‌ی

غیر نظامی بروم.

ما به آن منطقه رخنه کردیم و اطلاعاتی را که میخواستیم بدست آوردیم.

درست قبل از بازگشت قرار بر آن شد که سری هم به بازار محلی بزنیم، چرا

که در بازارها همیشه اخبار جور به جور و دست‌اولی دهان به دهان

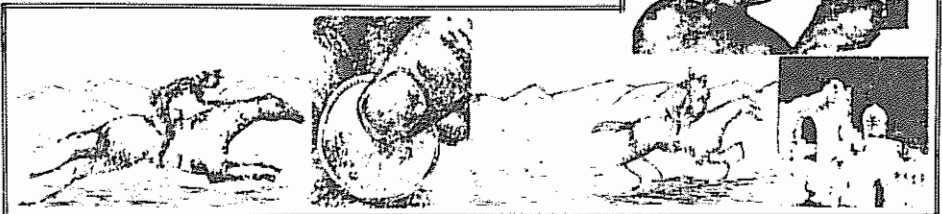
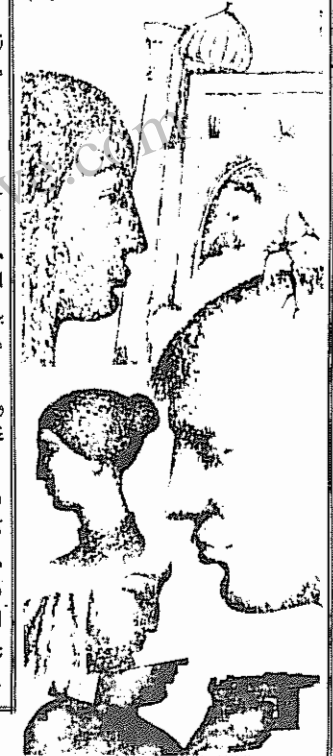
می‌گردد. وارد بازار شدیم و به هر قهوه‌خانه و شیره‌کش خانهای سرک

کشیدیم و همی شنیدیم. شنیدیم تا رسیدیم به میدان محل فروش

احشام. در آنجا جمعیت زیادی دور یک سکوی چوبی جمع شده بودند که

تسوجه ما را جلب کرد. نزدیک رفتیم. سه دختر

جوان روی سکوی ایستاده بودند.



جوانترینشان دختری بود بازیابی و ملاحظی حیره کنند
اما در هیئتی ژنده و رقتبار از پرس وجود دستگیرمان شد
کفان محبت زندگان را بفروش گذاشته بودند ، مثل یک
کالا ، اما زنده ! چرا ؟ چون آنان فرزند یک زارع فقیر
ایرانی بودند و هیچ مردی نخواست به زنی انتخاب
- بشان کند . پدرشان هم مجبور شده بود که بسه
فروششان بگذارد .

دیدن چنین صحنه ای به راستی تکان دهنده بود .
تا ما به خود بیاییم ، دو دختر بزرگتر به فروش رفته
بودند و نوبت دختر آخری بود که سر قیمتش چانه
بزنند ، چه چانه زدنی . به خصوص یک مرد ایرانی
مسن و جاق خیلی برای خریدن دخترک جوش میزد ،
مرتب دور و بر دخترک میلید ، بازوهایش را میگرفت و
مثل عروسکی در دست میچرخاندش ؛ بلند بلند چیزها
میگفت که ما نمیفهمیم . آن طفل معصوم هم یکریز گریه
میکرد .

فرماندهی ما ، ناگهان اختیار از دست داد و تا ما
به خود بچینیم ، بالای سکو پرید . اول شروع به گفتن
و توضیح دادن چیزهایی کرد ، روی سحنش هم با پدر
دخترها بود . بعد یک کیسه پر از سکه پول را بسی
آنکه بشمرد به پدر داد و دست دختر را گرفت و با خود
از بین جمعیت درآوردش ، نیم ساعت بعد ، ما از بازار
خیلی دور شده بودیم .

در همه ای مدت ، هیچ حرفی رد و بدل نشد ،
اما به پناهگاه که رسیدیم نظر خودمان را با فرمانده
نیکولای در میان گذاشتیم و گفتیم که عمل او و به خصوص
خود سریش در اینکار در نظر هیچکدام از ما پذیرفتنی
نیست . بعد ، رأی همگی بر این شد که دختر را بسه
پدرش باز گردانیم و تا آنجا که از دستمان برآید هر
دویشان را کمک کنیم .

اما دختر از برگشتن به خانه پدر خود داری میکرد
- چیزی که برای ما خیلی عجیب بود - او میگفت که
پدرش ، بالاخره او را به کسی خواهد فروخت . از حرف
- های دخترک دستگیرمان شد که نامش ساریما است .
مادرش سالهای پیش مرده و پدر ، او و خواهر و تنها
برادرش را بزرگ کرده است . زندگی آنان همه در رنج ،
واز فقر و کسب گذشته بود . پدر هم که چساره ای
نمیدیده ، تصمیم به فروختن دختران خویش گرفته بود ،
اما او ، پدر را به خاطر اینکار سرزنش نمیکرد . در آن
منطقه فرزند فروشی امری عادی بود .

آرام آرام به دختر میماندیم که ما ساکن آن ناحیه
نیستیم ، اما او گفت که با ما به هر جا که باشد خواهد
آمد و به رغبت از اربابش اطاعت خواهد کرد . دخترک
به خاطر خوش خدمتی ، چپ و راست به نیکولای تعظیم
میکرد ، مثل یک بسنده . نیکولای هم از خشم ، دندان

به هم میساید .

چهاره ای نبود . به راه افتادیم و سلامت از مسرر
گذشتیم . بعد از طی راهی طولانی برای استراحت
که قرار گرفتیم ، به ساریما گفتم که او دیگر در اتحاد
شوری است ، اما ساریما هیچ واکنشی نشان نداد .

او حتی نمیدانست که سرزمینهای مختلفی در دنیا
وجود دارد . همه ی حواسش ، فقط با " ارباب " تازه اش
بود . رفتار نیکولای را به دقت تمام زیر نظر داشت و
میکوشید به هر قیمتی اسباب رضایتش را فراهم کند .
دخترک ، پابرنه بود . ما هم که از کوره راههای
سنگلاخ میگذشتیم ، نیکولای گاهی مجبور میشد که او را
بغل کند ، درست مثل یک بچه . او هم که از این امر
خوشحال میشد ، دستهایش را به گردن نیکولای حلقه
میکرد و تاب میخورد .

ره آورد این همسفری ، الفت بیشتری بین ما بود .
نیکولای نام دختر را " سوریای ظریف " گذاشت . او هم
این نام زیبا را تا آخر عمر بر خود داشت .

با بازگشت به قسمت مربوطه ، زندگی روزمره ی نظامی
ما از سرگرفته شد . مدتی نسبتاً طولانی گذشت تا
نیکولای توانست موافقت مقام فرماندهی قسمت و نمایندگان
حکومت را برای ازدواج با ساریما جلب کند . بالاخره
با فراهم شدن همه ی وسایل ، بعد از زمان کوتاهی ،
نیکولای و ساریما با هم ازدواج کردند ، اما هنوز زندگی
خانوادگی ساریما باید تا مدتی برنا همواری میماند .
ساریما ، همه ی آن انبوه پینه آورده ها و میراثی را که زمانی
در نتیجه ی تعلیم و تربیت سنتی ، جزو خلق و خو و خصال
شرقیان دانسته میشد ، با خود داشت و به زندگانشی
و مرد ، جز به شکل رابطه ی بنده و ارباب بنگرد . هر روز
صبح ، نیکولای که برمیخاست ، ساریما با ابرقی پر آبهای
تخت نشسته بود تا نیکولای دست و صورت و بای خود را
بشوید . او هرگز پیش از شوهرش نمیخواست . اگر هم
نیکولای ؟ اه به گاه خیلی دیر از سر خدمت باز میگشت ،
ساریما ، باز بیدار و منتظر او میماند . در این بیسن
اعتراضهای نیکولای ، تنها ساریما را میآورد .

او ، هیچوقت با شوهرش همسره نمیشد . همیشه
میگفت که بعد از شوهرش غذا خواهد خورد . همه ی
تلاشهای نیکولای هم در این راه بیهوده میمانند .
ساریما روز به روز لاغر و نحیف میشد . همگی ، نگران او
بودیم . آخر سر تصمیم گرفتیم از کمیسر قسمت که در زمان
مهاجرت مدتی طولانی در ایران زندگی کرده بود و با
خلق و خوی شرقیان میانه آشنای کافی داشت ، کمک
بخواییم .

همه ی آنچه را که بین نیکولای و همسرش گذشته بود ،
از اول تا آخر برای کمیسر توضیح دادیم . حرفهایمان

که تمام شد ، کمیسر چنان نگاهمان میکرد که کودک خرد سالی را :

" شما دارید در شرق خدمت میکنید و این همه از آداب و اصول شرقیها بیخبرید ؟ تو ، نیکولای ! همسرت را گذاشته ای يك ماه گرسنه بماند ؟ از قراری که میگوئید او ، با اصول سخت سنتی بارآمده که همسفره شدن زن و شوهر را ممنوع میدانند . بنابراین اصول ، زن با یسند هنگام غذا خوردن شوهرش چون پروانه دور و بر او بگردد و خدمتگزارش باشد . تنها وقتی شوهر سیر شود ، زن میتواند از ماندهی او چیزی بخورد . مردی که همسرش را دوست داشته باشد ، بهترین و لذیذ ترین بخش غذا را برای او میگذارد ، اما تو چنانکه خودت گفتی ، سحسی میکنی که غذا را تا آخر بخوری تا به همسرت توهینسی نشده باشد . خوب ، در این صورت روشن است که این دختر گرسنه میماند ، مضافاً اینکه فکر میکنند تو هم دستش نداری . اگر وضع به همین قرار بماند ، این دختر از گرسنگی و از رنج خواهد مرد ."

سراکنده از پیش کمیسر بازگشتم . در طول راه ،

نیکولای يك بند به خودش میگفت : " چه احق می هستم ! چرا خودم این قضیه را درک نمی کردم ؟ " چندی بعد ، به خواهش کمیسر ، همسران فرماندهان ما ، پرورش ساریما را به عهده گرفتند . یکی زبان روسی یادش میداد و بقیه هم با امور و آداب اجتماعی آشنایش میکردند . به محافل خانوادگی خود میردند . ساریما نخست کمی متوش و ناراحت بود ، اما بعد با خیلی از آن زنان طرح دوستی ریخت و ککم شروع به آمیزش با دیگران کرد .

یکسال و نیم بعد که ساریما دیگر روسی را به روانسی محبت میکرد ، نیکولای تشویق کرد که به مدرسهی بزرگ سالان برود . روابط زناشویی آن دو کاملاً عادی بود و با هم به خوشبختی زندگانی میکردند . ساریما از نسو شکفته شده بود . لباسهای تیره و تار و چادر را ترک کرده بود .

واحد ما ، بعد مدتی ، از آسیای میانه به شمال قفقاز منتقل شد . جایی که عوامل ضد شوروی فعال شده بودند . فرماندهی ما ، نیکولای ساویالوف ، طی يك زد و خورد با دشمن کشته شد .

ساریما ، که در آسیای میانه مانده بود ، برای مراسم تدفین به آنجا آمد ، اما وقتی رسید که ششروز از به خاک سپردن نیکولای میگذشت . در آن زمان طی کسردن آن مسافت ، سفری بسیار دور و دراز و سنگین بود . او را به مزار شوهرش بردیم . چه سوک بزرگی ، چه اندوهی که او را مچاله میکرد ، اما در همه حال ساریما زنی بالغ و دانا بود . همانجا به ما گفت که میکوشد تا به آرزوی شوهرش که میخواست ساریما تا جایی که ممکن باشسد تحصیل کند و بیاموزد ، جامهی عمل بپوشاند .

يك باردیگر که ساریما را دیدم ، بیشتر از سی سال از آخرین دیدارمان میگذشت . جوانی و طراوتش شگفت آور بود . قامتی همچنان برافراشته ، سبکبال ، حرکاتسی غرور آمیز در سرگردن و به خصوص گیسوانی پر پشت و مشکی . تنها به دقت که نگاهش میکردی ، چینهای باریکی در اطراف چشمهایش میدیدی . ساریما ، همهی آن سی سال را بر این تعریف کرد .

کمی پیش از شروع جنگ ، علیه آلمان فاشیست ، برای تحصیل وارد انستیتوی شرق شناسی شده بود ، اما به ناچار با شروع جنگ ، تحصیلاتش را رها کرده بود . طی جنگ ، چند سالی در ستاد فرماندهی گروههای ارتش شوروی در ایران ، در مقام مترجم ارتشی ، خدمت کرد . بعد از او در سال ۱۹۴۳ به عضویت حزب کمونیست درآمده بود .

در سال ۱۹۴۶ ، بعد از فراغ از ارتش تحصیلاتش را از سرگرفت . در زیانشناسی ادامهی تحصیل داد و در سال ۱۹۵۶ دکترایش را در همین رشته گرفت و از آن پس ، هفت سال در دانشگاه تدریس کرد . ساریما ، بعد از مرگ نیکولای ، عهد کرد تا به او وفادار بماند ، همچنان هم ماند . او خوشبختی را در کارهای علمی ، فعالیتهای آموزشی و اقدامات اجتماعی جستجو میکرد و مییافت .

حالا ، ساریما ، استاد دانشگاه است و در عین حال ، بخشی از یکی از انستیتوهای علوم را هم اداره میکند . او ، در کمیتهی زنان اتحاد شوروی و نیز در کمیتهی همبستگی شوروی با ممالک آسیا و آفریقا فعالیت دارد . ضمن یادآوری خاطرات اقامت مجدش در ایران ، بر این چنین گفت :

" طی جنگ ، همه جای منطقهی زادگاهم را جستجو کردم . خواهر بزرگتر و برادرم را باز هم دیدم . آنجا بود که عمیقاً آنچه را که مدیون نیکولای هستم ، یکبار دیگر احساس کردم . دوستانم مرا زنی احساساتی و رقیق القلب میدانند ، اما این تنها پیرمبای يك تصادف سعادتبار بود که نیکولای مرا نجات داد . اما اگر چنین نمیشد ؟ من همه چیزم را مدیون او هستم . چه خوب شد که شما ، در آن هنگام از همراه بردن من ، ترسی به خود راه ندادید ."

در اینجا ، میخواهم بهخوانندگان این داستان شگفتانگه ای را یادآور شوم . وقتی میخواستم موافقت ساریما را برای انتشار این مطالب جلب کنم ، در آغاز او رضایت نمیداد . بالاخره قرار شد که نام مستعاری به او بدهم . نام واقعی او چون يك سرس ، نزد من میماند ، اما ساریما در بین خسارشناسان چندان مشهور است که هرکدام از اینان به آسانی میتواند دریابد که این سرگذشت از کیست .

هشدار به مبارزان ایرانی

در انگلستان

ولی بیخبری که به این گروهها پیوسته اند، قبل از آنکه کاری از نظر سازمانی و سیاسی آموخته و یا احیاناً عمل مثبتی برای پیشبرد کار جنبش انجام داده باشند، خسود هز شده و از سیاست زده میشوند و با نظر منفی و پاسیف، چون شخص مارگزیده ای در میدان محدود خود گزائی، فرد گزائی، ترس و بد بینی به خود می پیچند • از طرف دیگر اینان از طرف ساواک شناخته میشوند و حتی اگر بتوانند از این مسمومیت فکری شفا یابند، فعالیت احتمالی آتی آنان خواه در ایران و خواه در انگلستان محدود تر میشود •

۳- پروکا سیون علنی در مقابل کسانی که هنوز ساواک به موضع سیاسی آنها نسبت به رژیم بی اطلاع و یا کم اطلاع است • این پروکا سیون به دو صورت انجام میگیرد:

الف- پروکا سیون منفی، بدین ترتیب که با نسبت دادن طرفداری از این یا آن گروهک، که خود ساواک به صورت "اپوزیسیون" در مقابل گروهکهای دیگر ساخته و پرداخته است، میخواهد این افراد را وادار سازد تا موضع سیاسی خود را نسبت به گروهک معین دیگر و در نتیجه نسبت به رژیم روشن کنند و در نتیجه اطلاع لازم را در مورد موقعیت و موضع آنان به دست آورد • تاکتیکی که ساواک برای نیل به این هدف به کار میرود، از نظر روانی قابل توجه است، چون افراد صادق، ولی بدون پیش سیاسی عمیق، در مقابل اتهام و افتراء عکس العمل فوری از خود نشان میدهند و برای اینکه تحقیر و سرفکنده نشوند، فوراً دست خود را باز میکنند و ساواک به منظور خود نائل میآید • ب- پروکا سیون به صورت مطلق کردن کارها و فعالیت های صرفاً علنی و طرد و رد فعالیت غیر علنی به عنوان یک عمل حیوانانه و بی نتیجه •

اینجا نباید به صداقت کسی که میخواهد فعالیت علنی انجام دهد، مهربان و شک زد، ولی

اخیراً فعالیت مأمورین ساواک در انگلستان در بین مؤسسات و سازمانهایی که دانشجویان ایرانی در آن تحصیل یا فعالیت میکنند، به سه طور فاحشی افزایش یافته است • پوشیده نیست که در تشدید این فعالیتها مأمورین اتلیجنس سرویس و "سیا" نیز دخالت دارند •

مطالعهی دقیق تاکتیک و روش ساواک در این زمینه لازم است تا اهداف شوم و منظورهای غایی رژیم بهتر مورد فهم افراد صادق و فداکاری که سهمی در جنبش ملی ما دارند، واقع شود •

ساواک برخلاف گذشته که به عناوین مختلفه حملهی علنی به افراد و سازمانهای مخالف مینمود و در نتیجه سمپاتی و نظر افراد دیگر را نسبت به قرانیهای خود جلب میکرد و مآلاً خود رسوا میشد، این بار به دو طریق عدهی حساب شدهی معین و دقیقی کار خود را انجام میدهد و متأسفانه باید گفت که توانسته است در این زمینه به نتایج مثبتی هم برسد:

۱- رخنه در سازمانهای علنی دانشجویی در لباس اپوزیسیونهای فردی و یا به اصطلاح اپوزیسیونهای ایدئولوژیکی برای برهم زدن یکپارچگی آن سازمانها و در نتیجه از بین بردن آنها با تقسیم آنها به گروهکهای کوچکتر و بازهم کوچکتر دیگر • به طوریکه کمتر "سازمان" دانشجویی به چشم میخورد که اعضاء فعال آن در سراسر مملکت به بیشتر از ده یا دوازده نفر برسد • (حالاً از گروهکهای دوفردی و حتی "سازمانهای" تک نفری بگذریم) و موقعی که به تعداد اعضاء این گروهکها، چند نفری اضافه میشود، چه بسا دیده میشود که کوچکترین اختلاف سلیقه کافی است که آنها را به دو یا چند قسمت تقسیم کند و بدون اینکه تغییر در "ایدئولوژی" آن ایجاد شود، کار تجزیه تا آخر ادامه پیدا میکند • نتیجهی مثبتی که ساواک از این کار خود میگیرد، روشن است: افراد صادق،

باید توجه داشت که در شرایط کنونی در خارج از کشور افراد، زمانی میتوانند بهتر از کار خود نتیجه‌ی مثبت بگیرند که حداقل تأمین را در مقابل سازمانهای مخفی پلیسی داشته باشند و اینکار موقعی میتواند عملی باشد که شخص مورد نظری که به طرف يك سازمان روی می‌آورد، شناخته نشود تا از گزند بعدی پلیس مصون بماند. (اخراج‌های بی دربی دانشجویان ایرانی به بهانه‌ها و عناوین مختلفه از انگلستان یکی از نتایج کوچک عدم رعایت این اصل است) مأمورین ساواک و یسا انقلابیهای ساواک زده، با تحریک افراد به انجسام فعالیتهای صرفاً علنی و اکثرآ بی نتیجه و یا ضریبار با اتهامها، تحقیرها و تهدیدها، افراد صادق را مغسود کرده و در لیست سیاه خود قرار میدهند. بدگوییهای که در این زمینه میشود بسیارند و بر همه روشن.

این دو عمل ساواک، توأم با تطمیع‌ها، تهدیدات فردی، تفتیشهای غیابی، نه تنها ترس و اهمسه‌ی زیادی بین افراد صادق ایجاد میکند، بلکه به طور مؤثری از همگرائیهای لازم، از اتحادهای چند جانبه‌ی مثبت، و از کانالیزه کردن فعالیتهای پراکنده در يك سازمان موزون و منظم جلوگیری میکند. و سرانجام میتواند جنبش دانشجویی را به بن بست و شکست قطعی بکشانند. لذا شاخصهای اصلی اکثر این گروهکها را بدین ترتیب میشود خلاصه کرد:

ایجاد تفرقه، مخالفت با هر نوع همگرایی، طرد کار غیر علنی، اتهام خیانت و هرزگی به دیگری، تحقیر و تهدید. همدیگر، عدم هر نوع فعالیت موزون و سازنده‌ی سازمانی، عدم فهم و بینش سیاسی. پلیشوها، جدالها و اتهاماتی که در چند ماه اخیر توسط يك عده از این افراد ساواک زده در جلسات کنفدراسیونهای مختلف و متنوع در دانشگاههای لندن، لیدز، منچستر، براد فورد، سامتپتون، ساسکس و اسکس و غیره اتفاق افتاده، نشانگر کدی - ترازدی است که بازیگران بی مسئولیت، ماجراجو و فرصت طلب صحنه‌های آنرا ایجاد کرده‌اند و این فقط ساواک است که از تماشاگر

این صحنه‌ها خند می‌زند. این صحنه‌ها خند می‌زند. یکی از شخصیت‌های سیاسی کشور انگلستان، بلا کلايه از اشفتگی سازمانهای دانشجویی ایرانی، کیچی و مبهوتی خود را در مقابل بیشمار بودن تعداد گروهکها و پوزیسیون بد بین ترتیب بیان میکند: " من نمیدانم اینها واقعا مخالفان دستگا‌ه‌اند یا دشمن همدیگر، چون هر فرد یا گروهی که برای گرفتن کمک پیش ما آمده، تمام گروههای دیگر را متهم به خیانت کرده است."

اینجا باید فوراً اضافه کرد که یک‌عده از آنهاست که خود را به اصطلاح رهبران گروهکهای دانشجویی معرفی میکنند، خود نه در ایران فعالیت کرده‌اند و نه از جریانات سیاسی که هم اکنون در ایران میگذرد، اطلاع کافی دارند. آلودگی به سیاست را صرفاً بهانه‌ی اقامت و پشتوانی اعتبار همین اقامت در خارج قرار داده‌اند و به مصداق " الخریق یتشبه به کل حشیش" خود را به این دروآن در میزنند و سعی میکنند تا از این اعتبار کاذب سوء استفاده کنند.

آیا وقت آن نرسیده است که به خود آئید، حیثیت ملی و سیاسی خلقی را به بازی نگیرید، افراد صادق و معصوم را به دام دشمن نیاندازید و برای یکبار هم که شده اگر کار مثبتی از دستانت ساخته نیست، حداقل از انجام کارهای منفی، که صرفاً به نفع دشمن است، خود داری پنهان کنید؟

ما به آن عناصر صادقی که متأسفانه همچنان در گمراهی به سر میبرند، هشدار میدهم که تفرقه و چند دستگی در خدمت دشمن مشترک است و هر فردی که آگاهانه یا ناآگاهانه به این پلیشوها‌ی سیاسی دامن زند، چه بخواهد و چه نخواهد، آب به آسیاب ساواک می‌ریزد.

ما آماده‌ی همه گونه کمک به این افراد صادق هستیم. دوستان! با ما مکاتبه کنید، با ما تماس بگیرید تا بتوانیم با بحث و مشورت متقابل، وحدت عمل خود را در مبارزه برزسد رژیم استبدادی شاه علی سازمان - کاردان

درون پرشور به دانشجویان مبارز ایران!

کوبائی مادرا انگولا

قسمت آخر

پیروی

کوبائی شبخون زدند و همه آنها را کشتند .

فیدل کاسترو از همه چیز اطلاع داشت

این اتفاق ناگوار در نزدیکی "کاتوفه" پنج روز قبل از شروع اولین کنگره حزب کمونیست کوبارخ داد . فیدل کاسترو پیش در آمد بهتری برای این کنگره آرزو میکرد . او در مورد هر اتفاقی گزارشی دریافت میکرد و از هر موضوعی اطلاع داشت . او همه آنها را که به انگولا رفته بودند ، شخصا بدرقه کرد و موقع بازگشت آنها به پیشواشان رفت . در آنروزها هیچ شهری در انگولا وجود نداشت که فیدل کاسترو نداند که آن در کجا قرار گرفته و از نظراستراتژی چه اهمیتی دارد . موقعیکه اوضاع بحرانی بود ، او تقریباً چهارده ساعت در روز را در ستاد ارتش بسر میبرد ، بدون خواب و یا حتی بدون غذا و منتظر خبری از انگولا بود . او دائماً با ستاد ارتش "ام.پ.ال.آ." در تماس بود . کاسترو معذک همیشه اطمینان کامل داشت که "ام.پ.ال.آ." پیروز خواهد شد . یکسروز ، موقعیکه قوای "ام.پ.ال.آ." مجبور بعقب نشینی شده و پشت سر خود یک پل را منفجر کرده بود ، کاسترو در یک تلگرام به آنها نوشت: " آنقدر پلهای را منفجر نکنید . شما بزودی به آنها احتیاج خواهید داشت . برای دنبال کردن دشمنان موقع فرارشان ؛ همانطوریکه دیدیم ، کاسترو حق داشت . چند هفته بعد قوای پیشاهنگ کوبائی و انگولائی مجبور شدند در عرض ۲۰ روز ۱۳ پل جدید بسازند ، برای آنکه دشمنان خارجی را با سرعت کافی بتوانند تعقیب بکنند .

اعلام رسمی کمک کوبا از جانب کاسترو

روز ۲۲ دسامبر در نطقی که فیدل کاسترو به مناسبت ختم اولین کنگره حزب کمونیست کوبا نمود ، برای نخستین بار رسماً اعلام کرد که فرزندان میهن برای آزادی انگولا در آن کشور میجنگند . کاسترو اوضاع را آنچنان که بود تشریح و به بحرانی بودن وضع نیسر

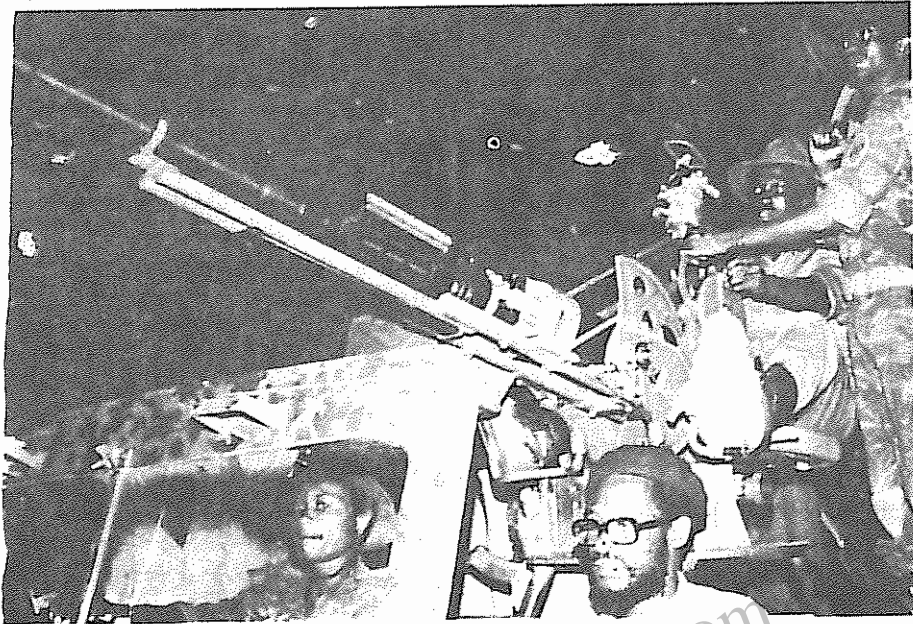
نبرد آزاد بیخش در انگولا واقعاً نبرد دشواری بود . میهن پرستان انگولائی و کوبائیهها علاوه بر سربازهای مزدور ، با مدرن ترین سلاح دنیا ، با انسانهای آدمخوار و با مارهای سمی نیز سروکار داشتند .

عده ای از کوبائیهها با مرضی دچار شدند که تا آموغ آنها را نیشناختند . یکی از افسران کوبائی بدست دشمن کشته نشد ، بلکه به کودالی که برای شکار فیل کنده شده بود ، افتاد و جان خود را از دست داد .

این جنگ یک جنگ بیرحمانه و غیرعادی بود . در خانه یکی از وزرای "اوتیبا" ، که خانه مجلئی هم بود ، بعد از پیروزی ، کوبائیهها سربازان "ام.پ.ال.آ." خون بیخ زده و دلد و جگر اسیران جنگی را در یخچال آن خانه پیدا کردند . آنها اسیران جنگی خود را میکشند و خون و جگر آنها را میخورند و عقیده داشتند که با اینکار به شهادت آنها اضافه خواهد شد .

در روز ۱۱ دسامبر در نزدیکی هنگو ، جایی که بایستی به قوای مهاجم آفریقای جنوبی حمله شود ، یک زره پوش کوبائی منفجر گشت و چهار سرنشین آن کشته شدند . این زره پوش با وجود اطلاع قبلی بیک جاده مین گذاری شده رفته بود . چهار زره پوش قبل از آن ، از آن جاده عبور کرده بود . آنها فکر میکردند که حتماً آنها هم خواهند توانست بدون برخورد به مینها از آنجا عبور کنند . در این انفجار فرمانده کوبائیی را اول دریا زار کویو جان خود را از دست داد . او یکی از قهرمانان مبارزه با باتیستا و در بین ملت کوبا بسیار محبوب بود .

یک روز بعد از آن اتفاق ناگوار دیگری برای کوبائیهها در انگولا افتاد . در نزدیکی کاتوفه ، یک واحد آفریقای جنوبی با سرعت زیاد پلی روی رودخانه "نیا" زده و خود را در پشت جبهه مخفی کرده بود . در سحرروز بعد آنها از مه استفاده کردند و به پستراولهای



نیروهای مهاجم پرتغالی که مانند سایر مزدوران امپریالیسم به مد رنترین سلاحها مجهز بودند، نتوانستند در برابر اراده خلق آنگولا مقاومت کنند.

خود را در شمال و مشرق با کمک کویائینها آغاز کرد و در آنجا پیروز گردید. باین ترتیب، حمله به قسوی مهاجم آفریقای جنوبی، که قرار بود در ماه آوریل صورت بگیرد، اکنون دیگر در اواسط ژانویه شروع شد.

هراس در "پرتوریا"

از نظر هوایی آفریقای جنوبی برتری داشت. آنها بمب افکنهای نوع "کانابرا" و ژنیریهها "میراز" و "قیات" داشتند. در حالیکه آنگولائینها نیروی هوایی نداشتند. پرتغالیها قبل از ترک آنگولا هر چیزیدر خوری را که نمیتوانستند با خود ببرند، از زمین برده بودند. تنها چیزی که باقی مانده بود، یک هواپیمای قراضه "دی.سی. ۳۰" بود که کویائینها آنرا تعمیر کرده بودند. این هواپیمای شبها مجبور بود در نورم شعل روی باند فرود آید، چون فرودگاه دیگر چراغی نداشت. مدتی بعد شوروی به آنگولا هواپیمای "میگ-۱۷" داد که خلبانهای کویایی آنها را هدایت میکردند. لیکن این هواپیمایها بعنوان آخرین رزرو بود. نتوانگولائینها میخواستند از آنها فقط برای دفاع هوایی از لواندا استفاده کنند. اما کسی جرأت نکرد لواندا را بمباران کند. اوائل ماه مارس نتیجه جنگ در شمال معلوم بود، اگرچه "سیا" در آخرین لحظه یک عده سرباز مسزدر انگلیسی و آمریکایی باین ناحیه آورده بود. ولی از آنها

اشاره کرد. او همچنین پیروزیهای را که تا آنوقت نصیب میهن پرستان آنگولائی شده بود با اطلاع عموم رسانید. در عرض ۷۲ ساعت تمام قوای متجسس و از استان "کابیندا" بیرون رانده شده بودند. در شمال قوای "هلدن روبرتو"، که در بیست کیلومتری لواندا بودند، ۱۰۰ کیلومتر بعقب رانده شده بودند. قوای آفریقای جنوبی، که در عرض ۲۰ روز ۷۰۰ کیلومتر پیشروی کرده بودند، در فاصله ۲۰۰ کیلومتری لواندا متوقف شده بودند. این اطلاعات البته مسترد انگیز بود، ولی پیروزی کامل هنوز بدست نیامده بود. در این میان، آنگولائینها در زمینه دیپلماسی نیز به موفقیت هایی نایل شده بودند. در کنفرانس "سازمان وحدت آفریقا" در آدیس آبابا اکثریت کشورهای آفریقای حکومت لواندا را برسمیت شناخته بودند. این سازمان میدانست که قوای کویایی و آنگولائی هلدن روبرتو و افرادش را در پایتخت موقتی آنها، "کارمونا"، سه روز قبل از شروع کنفرانس شکست داده و از آنجا رانده بودند. آنها چند ساعت بعد نیز پایگاه قوای امدادی آنها را در "نگابه" تحت تسخیر در آورده بودند.

در این میان، فرستادن کمک به آنگولا در کمال وسعت ادامه داشت. اوایل ژانویه ۱۵ کشتی دانمابین کوبا و آنگولا رفت و آمد میکند. "ام. پ. ال. ۲۰۰" حمله

هم کاری ساخته نشد . از این بیعد آنگولائیا و کویا —
 ئیها قوای خود را در جنوب متمرکز کردند و توانستند
 راه آهن مهم "بن گولا" را آزاد کنند . فرار مزدور
 "اوتینا" طوری درهم بود که خانه رهبر آنها "ساومبی"
 درست یکساعت بعد از فرار او بمباران شد .

اواسط مارس نیز قوای آفریقای جنوبی شروع به
 عقب نشینی کردند . تصمیم به عقب نشینی را رئیس کل
 ستاد ارتش آفریقای جنوبی در "پرتوریا" با اطلاع قوا
 رسانید . علت این عقب نشینی بیشتر آن بود که قوای
 آفریقای جنوبی میترسیدند که آنگولائیا در حین جنگ
 از مرز عبور کنند ، وارد نامیبیا شوند و این مستعمره
 آفریقای جنوبی را آزاد سازند . آنها بخوبی میداد
 نستند که در اینحال کسی یکمک آنها نخواهد آمد .
 چون آنها بودند که به آنگولا هجوم آورد و وحالا
 اگر "ام.پ.ال.آ." در حمله متقابل به نامیبیا وارد
 میشد ، اکثریت کشورها در سازمان ملل متحد از "ام.
 پ.ال.آ." پشتیبانی میکرد . باین ترتیب ، قوای
 آفریقای جنوبی شروع به فرار از آنگولا کرد و کوشید تا
 هیچ برخورد دیگری با "ام.پ.ال.آ." و کویائیا
 نداشته باشد . آنها با چنان سرعتی عقب نشینی میکردند
 که کویائیا و "ام.پ.ال.آ." نمیتوانستند آنها را
 تعقیب کنند .

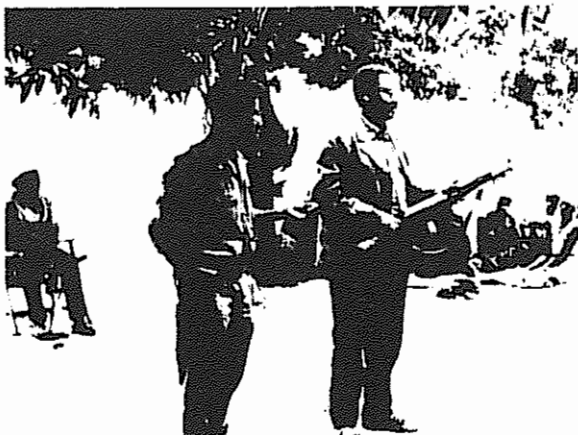
افراد کویایی شکی در آن نداشتند که آنها پیشرفت

خود را بطرف جنوب میتوانند ادامه دهند . ولی در
 روز ۲۷ مارس وقتیکه قوای آفریقای جنوبی از مرز آنگولا
 عبور ، به جنوب فرار و راه را برای کویائیا برای ورود
 به نامیبیا باز کردند ، یک فرمان توقف برای قوای
 "ام.پ.ال.آ." و کویائیا رسید . طبق این فرمان
 آنها میبایست فقط سد مرزی را تصرف و از کارگران
 آنها حمایت کنند .

روز اول آوریل ، ساعت نه و پانزده دقیقه قوای
 "ام.پ.ال.آ." به مرز نامیبیا رسیدند و قبل از هر
 کاری سد "راوکانا" را بتصرف درآوردند . ۷۵۰ دقیقه
 بعد ، ژنرال دوف (De Wepf) ، فرماندارنا-
 میبیا ، تقاضا کرد با "ام.پ.ال.آ." وارد مذاکره شود
 رهبران "ام.پ.ال.آ." و فرمانده کویایی ، لئوپلد
 سینتاس فریاس (Leopold Gintas Frias) او را
 به همراه چند افسر آفریقای جنوبی در اتاقکی که در
 سرزمینی بیطرف ساخته شده بود ، بحضور پذیرفتند .
 ژنرال آفریقای جنوبی یک مرد فربه و کله طاس بود و
 در حدود پنجاه سال داشت . او سعی داشت خیلی
 خوش اخلاق و مؤدب جلوه کند . مذاکرات جمعاٌد وسا
 بطول انجامید و سرانجام قوای آفریقای جنوبی شرائط
 "ام.پ.ال.آ." را قبول کردند .

از جنگ تا بنای کشور

فیدل کاسترو و آگوستینو نتودر دیداری در پایتخت



سال ۱۹۷۱ آگوستینو نتو رهبر "ام.پ.ال.آ." در میان سران ارتش خلق ، در بخشی از سرزمین آزاد شده

تغییرات در کوبا

در این روزها بود که من وارد هاوانا شدم. حتی در فرودگاه احساس کردم که از هنگام خروج من از کوبادر یکسال پیش، اتفاقات جدیدی در آنجا رخ داده است. این تغییرات که هم ظاهری و هم ریشه ای بود غیرقابل توصیف است. مثلا مرد ها طوری دیگر لباس میپوشیدند. کت و شلوارهای سبک و آستین کوتاه. مانند آفریقایها. در زبان اسپانیولی کوبا لغات جدیدی بگوش میخورد که اغلب ریشه پرتغالی داشت. موزیک جدید کوبایی جنبه آفریقای پیدا کرده بود. در بین مردمی که در صنف ایستاده بودند بحثهای داعی رواج داشت. اوائل، بعضی کوباییها از این ماجرا زیاد راضی نبودند. حالا دیگر اوضاع تغییر کرده بود و همه کوباییها این موضوع را درک کرده و با آن موافق بودند. آنها بیکه از آنکوب لا پارگشته بودند، بخوبی میدانستند که آنها نه تنها در یک تغییر مهم در آفریقا شرکت داشتند، بلکه در واقعه ای سهمین بودند که برای تمام دنیا دارای اهمیت فراوان بود. ولی همه آنها از گزاره گوئی پرهیزی می کردند. چونکه آنها انسانهای بسیار ساده و طبیعی بودند.

*** پایان ***

بار دیگر سوگند یاد میکنم که در پویه رزمندگان و جانبازان دبروز پرچم اندیشه های اراانسی را تا بیروزی نهایی برافراشته نگذاریم. وظیفه ما جوانان و دانشجویانست، که در راه پیشبرد این هداف اراانسی درس انقلاب فراموزیم و آنرا، در هر گستره، سر مشق زندگی و پیکار خود علیه رژیم ترور و خفقان و برای بهروزی خلق رنجبر خویش سازیم. ژ.



میلیونها دهقان است.

این، دستور العمل است که به برنامه ای دولت تبدیل شده و تشداتنگی توجه مسئولان امور را به خود معطوف داشته است. چنانکه گوئی وزیر کشاورزی، رئیس دفتر مخصوص یا منشی خصوصی شاهپور است. ولی دستهای پینه بسته میلیونها دهقانی که متحمل عواقب ستم این سیاست ضد دهقانی میشوند، رفته رفته گره میشوند و بیش از پیش خواب راحت را برچشمان ناز پروردی " شاهزادگان کشاورز" و خانواده می غارتگر پهلوی حرام خواهند کرد. ن. پاکدامن

گینه، کوناگری، موافقت کردند که بازگشت کوباییها از آنگولا رفته رفته صورت بگیرد. وعده ای از کوباییها سادار آنگولا بمانند، تا موقعیکه آنگولاییها یک ارتش مجهز و قوی برپا کنند که بتنهائی قادر باشد از آنگولا دفاع نماید. موقعیکه کیسینجر در سوئد بود، ۲۰۰ کوبایی تا آنوقت به کوبا بازگشته بودند و وعده زیادی در راه بودند بازگشت کوباییها میبایست بعلل امنیتی بطور مخفی صورت گیرد. اما همانطوریکه بازگشت (لیلیا دیاز رود ریگز) نشان میدهد، اینکار هم مخفی نماند. لیلیا که اولین دختری بود که داوطلبانه به آنگولا رفته بود، بعد از بازگشت بلافاصله به درمانگاه نیروی دریائی آورده شد و در آنجا مورد معاینه پزشکی قرار گرفت. بعد از معاینه وقتی او با تاکسی بمنزلش میرفت، راننده تاکسی از او پول نگرفت. او با افتخار گفت: " من از آنها بیکه در آنگولا جنگیدم اند که پول نمیگیرم". وقتیکه لیلیا سؤال کرد که او از کجا میداند که او از آنگولا میاید، راننده تاکسی جواب داد که هرچه باشد او از درمانگاه نیروی دریائی میآید و در آنجا بازگشتگان آنگولا معاینه می شوند.

دنباله اراانسی بیاموزیم

را برس دراز کرده است. صد ها فرزند برومند ایران، قهرمانسانی چون روزبه، سیامک، حکمت جو، تیرابی، گسرخی و... راه اراانسی را برگزیدند و شریک شهادت نوشیدند. لیکن استبداد و ارتجاع خونخوار، با همه درندگی خود، حتی لحظه ای نتوانسته است درفش نبرد را فرود آورد. ما جوانان و دانشجویان پیشرفت جو و دمکرات ایران در هفتاد و پنجمین سالروز تولد اراانسی

دنباله شاهزاده کشاورز

صنعت) یعنی واحد های متعلق به سرمایه داران کلان وزمینداران وابسته) یکی از راههای اصلی پیشرفت ما در کشاورزی است. و دستور میدهد: " باید مقرراتی برای وارد شدن " اقتصاد مقیاس" در اندازه های اراضی کشاورزی تنظیم و مورد اجرا قرار گیرد. جمع شدن و یکپارچه شدن قطعات کوچک و مزارع مربوط به زارعینی که مهاجرت میکنند، باید مورد توجه قرار گیرد. این فرمان صریح خانه خراب کردن دهقانان کم بنیبه و خرده پا و ریزه مالک است. این فرمان مسلط ساختن بهره کشی سرمایه داری به بهای آواره کسردن



از زندگی و پیکار جوانان و دانشجویان جهان

اتحادیه بین المللی دانشجویان

چنانکه " دبیرخانه اتحادیه بین المللی دانشجویان" اطلاع میدهد، دوازدهمین کنگره " ۲۰۰۱ " از سوم تا دهم آبان ماه ۱۳۵۶ (۲۵ اکتبر تا نوامبر ۱۹۷۷ میلاد) در صوفیه، پایتخت بلغارستان، برگزار خواهد شد. کنگره دوازدهم بحث درباره تجربیات جنبش دانشجویی، جهات عمده تحول آن از کنگره یازدهم (بوداپست) تا کنون و سیاست و وظایف آینده اتحادیه بین المللی را در دستور روز کار خود قرار داده است. کنگره دوازدهم نماینده وسیع ترین مجمع شرکت کنندگان دانشجویان جهان در سالهای اخیر خواهد بود. انتظار می رود که علاوه بر سازمانهای عضو و دوست " ۲۰۰۱ "، نمایندگان بسیاری از جنبشهای آزادی بخش ملی و شخصیت های برجسته بین المللی نیز در آن شرکت کنند.

در چارچوب تدارکات کنگره ۱۲، دبیرخانه این سازمان به نشر یک بولتن خبری ویژه دست زده است، که عجاتا ماهانه انتشار می یابد و در جریان کنگره روزانه چاپ خواهد شد. " دبیرخانه ۲۰۰۱ " در اعلامیه ای، دانشجویان و سازمانهای دانشجویی سراسر جهان را فرا خوانده است که:

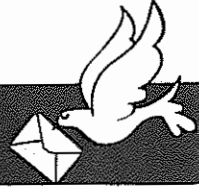
- همکاری و آکسیونهای مشترک خود را توسعه بخشند.
- پیکار خود را در راه فرهنگ دمکراتیک و دفاع از حقوق و منافع دانشجویی گسترش دهند.
- در راه تدارک یازدهمین جشنواره جهانی جوانان و دانشجویان کوشا باشند.
- هرچه بیشتر به پشتیبانی فعال از نبرد خلق خویش در راه صلح و خلع سلاح، استقلال، عمران، دمکراسی و پیشرفت اجتماعی بیاورند.
- تردیدی نیست که کنگره دوازدهم " اتحادیه بین - المللی دانشجویان " کامی شود در راه تکامل جنبش مترقی دانشجویان جهان خواهد بود.

آفریقای جنوبی

روز ۲۲ شهریور ۵۶ (۱۳ سپتامبر ۱۹۷۷ میلادی)، جیمی کروگر JIMMY KRUGER وزیر ملیس آفریقای جنوبی،

اعلام داشت که استیو بیکو STEVE BIKO رهبر دانشجویان سیاه پوست این کشور، " درگذشته است". " خبر " درگذشت " بنیانگذار " ساسو " SASO (سازمان دانشجویان سیاه پوست)، که قربانی شکنجه های مرکبار جلادان فوریتر شده است، بلافاصله بانسنت انزجار و پرخاش محافل مترقی آفریقا، جنوبی و دانشجویان سراسر جهان را برانگیخت. در دانشگاههای فورت هیر FORT HARE، کینگ و ویلیامز تاون KING WILLIAMS، پیتر ماریتز بورت PIETERMARITZBURG و کیپ تاون CAPE TOWN تظاهرات وسیعی برپا شد. دانشجویان و بسیاری از استادان این دانشگاهها رژیم آپارتاید را محکوم کردند و خواستار استعفا فوری کروگر شدند. با قتل بیکو رشته جنایات رژیم آفریقای جنوبی که اخیرا هر چند بیکاراز " سکنه قلبی "، " پسران پنجگانه " خود کشی " و " فوب بر اثر اعتصاب غذا " ی زندانیان سیاسی خیر می دهد، ادامه می یابد. صبی اطلاعاتی که تابستان امسال از طرف " کنگره ملی آفریقا " در لندن منتشر شد، تنهادر سال ۱۹۷۶ بیش از ۱۲۵ زندانی سیاسی در سیاهچالهای فوریتر زیر شکنجه جان سپرده اند.

دانشجویان آفریقای جنوبی مراسم تدفین بیکو را که روز ۳ مه ۱۳۵۶ (۲۵ سپتامبر ۱۹۷۷ میلادی) با شرکت ۲۰ هزار نفر، از جمله نمایندگان اپوزیسیون سفید پوست، در کینگ ویلیامز تاون KING WILLIAMS TOWN انجام گرفت، به تظاهرات خشمگین و کوبنده علیه رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی بدل کردند. رسوایی و ورشکستی این رژیم چنان عیان شده است که حتی برخی از دیپلماتهای کشورهای ناتو نیز، که همواره از حامیان و مددکاران نژاد پرستان بوده اند، برای " عریض تسلیت " حضور بهم رسانیدند. لیکن دانشجویان و دیگر بهین - پرستان آفریقای جنوبی فریب اینگونه دلسوزی های عوام - فریبانه را نخواهند خورد و تا طرفداری قطعیه دارو دسته فوریتر و هواداران امپریالیستی او به پیکار دلیرانه خود ادامه خواهند داد.



پاسخ به خوانندگان

برای سرپرست آرمان

بادرود فراوان ، امید است که پیوسته تندرست باشی . جندی پیش دریک کتابفروشی شهری که در آن زندگی می کنم ، به کتبی برخوردیم که مرابآن داشت که این نامه را برایتان بنویسم . کتب مورد نظر دارای محتوای ادبی - البته ادبیات مردمی هستند مانند ، با شیرو ، محمود دولت آبادی که از طرف سازمان جبهه و دانشجویان دمکرات ایران در خارج تجدید چاپ گرد - ید ه است ، اگرچه در پیش این کتاب دولت آبادی راهم در خارج از وطن دیدم که تجدید چاپ کرده بودند ولی بازگام مثبتی بود و همینطور گلچینی از اشعار شاعر مبارز ، فرخی یزدی و باز در همان کتاب فروشی به یک نشریه فرهنگی بنام صقر قهرمان برخورد کردم که از مطالب آن خیلی خوشم آمد و از اینکه مدتی است در فعالیت های خودتان به ادبیات مردمی توجه میکنید بسیار خوشنودم .

چون در اثر برخورد هایم با جوانان هموطن خاکی از کشور این نکته بر من روشن گشته که متأسفانه با ادبیات مردمی آشنایی ندارند ، شاید ریشه آن در این است که هنوز پی به بزرگی ادبیات و نقش آن در آگاهی رنجبران نبرده اند . با چنین وضعی بهتر میتوان پی به فعالیت های ادبی شما برد

در انتظار بازده بیشتر شما در نشر آثار خوب ادبی در استان را از دور می فشارم

یک دوست

دوست گرامی یک دوست !

پیشنهادات شمارا برای انتشار رمان های انقلابی در نظر خواهیم گرفت .

دوست گرامی قاسمی !

متأسفانه نمیتوانیم مقاله شمارا در باره علل شکست ویراکنندگی کنگد راسیون با این شکل چاپ کنیم . با بخشهایی از مقاله شما در باره علل این تفرقه مواقیم و بموقع آرآن استفاده خواهیم کرد .

دوست گرامی صدری !

از دریافت نامه شما خرسندیم . شاید بهتر میبود اگر نامه خود را برای طرفداران چریکها میفرستادید . زیرا بد رستی نوشته است : " بعد از قبول جبهه ضد دیکتاتوری از طرف بخش - سی از " چریکهای فدائی خلق " ، حلال دیگر طرفداران چریکها در اروپا و آمریکا چه میکنند ؟ "

دوست گرامی صفا !

به سؤال شما ، در باره اینکه " چرا اتحاد شوروی از ایالات متحده کندم می خرد " در شماره آینده پاسخ خواهیم گفت .

توجه

حتمأ در مکاتبات با ما ، استعمار هم برای خود انتخاب

کنید . ما در آرمان به اسامی مستعار خوانندگان پاسخ میدهم .

بها کمک کردید

دوست گرامی ن !

مبلغ ۵۰۰ مارك شما رسید ، متشکریم .

دوست گرامی شام !

مبلغ ۴۰۰ پوند شما رسید ، متشکریم .

دوست گرامی صدی !

مبلغ ۱۰۰ دلار و تمبرهای ارسالی رسید .

دوست گرامی محبوی !

مبلغ ۵۰۰ مارك شما رسید .



پیش بسوی دوازدهمین کنگره

اتحادیه بین‌المللی دانشجویان!

صوفیه - بلغارستان، ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)

سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران
Organization of Democratic Youth and Students of Iran

ODYSI